

مراد عظیمی

مبارزات طبقات کارگر جهان (۱) بحران ساختاری سرمایه داری جهان و دورنمای برآمد

باید به خصلت ذاتی انباشت سرمایه نگریم:

۱- در فرایند انباشت، تولید سرمایه داری از یک سو سدی در راه تحقق انباشت سرمایه قرار می‌دهد؛ و از طرف دیگر، بحران سرمایه داری، در نبود آلت‌ناتیو مثبت طبقه‌ی کارگر برای تحول بنیادی روابط تولید سرمایه داری، شرایط برون رفت از تنگنا و فرایند تحقق مجدد انباشت سرمایه را فراهم می‌کند.

۲- تولید سرمایه داری، یک فرایند طبیعی یا نامحدود چرخه‌های رکود و رونق ساده نیستند؟ در سیر حرکت‌اش، تولید سرمایه داری با زمین لرزه‌هایی روبرو گردیده، که به طور جدی فرایند انباشت سرمایه را تکان داده است. سرمایه داری، هم‌چون تمام روابط تولیدی پیشین، یک رابطه‌ی تولیدی تاریخی است. به سان تمامی روابط تولیدی پیشین، روابط تولید سرمایه تحت شرایط تاریخی معینی زایش کرده و مشابه آن‌ها در مرحله‌ی معینی از رشد تناقضات درونی‌اش محکوم به فنا خواهد شد. تاکنون روابط سرمایه داری نشانه‌هایی از محدودیت‌های تاریخی‌اش را در چندین مرحله بروز داده است. ولی هر بار، سرمایه توانسته با به کارگیری راه‌کارهایی بازدار، فرایند انباشت سرمایه را از سر راه بردارد. ولی تاریخ برای برون رفت فرایند تولید سرمایه داری از تنگناها، ابزار نامحدود در اختیارش نگذاشته است. مارکس در نیمه‌ی قرن نوزدهم گفت:

«رسالت تاریخی جامعه‌ی سرمایه داری، بر پایه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه داری، حداقل در چهارچوب عمومی، شالوده‌ریزی یک بازار جهانی است. چون زمین گرد است، به نظر می‌رسد که این رسالت با استعمار کالیفرنیا و استرالیا و انضمام بازارهای چین و ژاپن عملی شده است. برای ما سؤال مشکل این است، که انقلاب در اروپا نزدیک است و خصلت این انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی خواهد بود؛ آیا انقلاب در این گوشه‌ی جهان سرکوب نخواهد شد؟ چون که در گستره‌ی بس فراخ‌تر جهان، هنوز توسعه‌ی جامعه‌ی سرمایه داری در حال عروج است.» (۳)

اکنون ما در سده‌ی بیست و یکم ایستاده‌ایم، و تاکنون سرمایه داری در آن پهنه‌ی بس بزرگ‌تر مارکس عروج کرده و به جوامع سرمایه داری پیوسته است. اکنون، اگر سخن

در نزدیکی «وال استریت»، Wall Street، مرکز بورس نیویورک آمریکا، یک ساعت الکترونیکی به دیوار نصب شده است. این ساعت سیزده رقمی می‌توانست تا ده تریلیون* دلار بدهی ملی آمریکا را نشان دهد. با بروز بحران سرمایه داری جهانی، بدهی ملی آمریکا از رقم ده تریلیون دلار تجاوز کرد. ساعت الکترونیکی مشکل پیدا کرد. مقامات مسئول مجبور شدند فکری برای معطل ساعت الکترونیکی اندیشه کنند. اما برای مشکل بدهی نجومی سرمایه داری آمریکا چطور؟

گفته می‌شود، برای جلوگیری از ورشکست شدن بانک‌ها، تا امروز دولت‌های سرمایه داری تریلیون‌ها دلار، از کیسه‌ی طبقات کارگر، هزینه کرده‌اند. (۲)

بحران جهان سرمایه داری در شکل بحران رهن مسکن و اعتبارات بانکی بروز کرد. از این رو، بنیان رخ داد بحران بی سابقه‌ی جاری، هرگز تعدادی از روسای حریص و آزمند بانک‌ها - آن چنان که مهندسان ایدئولوژیک دول سرمایه داری به دغل می‌گویند- نبودند. موافق با نقد مارکس از اقتصاد سیاسی سرمایه داری، باید ریشه‌ی بحران جاری را، همانند بحران‌های پیشین، در عدم تحقق تولید ارزش اضافی یا فرایند انباشت سرمایه دید. آن چه به نام ترکیدن حباب رهن و اعتبارات بانکی شهرت یافت، نه پدیده‌ای غیرمترقبه و نه ناآشنا بود. بحران سرمایه داری، یا ترکیدن حباب، بارها و البته در قالب‌های گوناگون رخ داده بود. می‌توان به ترکیدن حباب دوره‌های اختراع راه‌آهن، تلگراف در قرن نوزدهم، ترکیدن حباب بورس نیویورک، بر زمینه‌ی صنایع سنگین آمریکا در سال ۱۹۲۹، ترکیدن حباب دات کام - اینترنت - ۲۰۰۱ آمریکا، ترکیدن حباب بورس کشورهای آسیای جنوب شرقی در سال ۱۹۹۷، ترکیدن حباب دهه‌ی ۱۹۹۰ ژاپن، ترکیدن حباب بورس روسیه در سال ۱۹۹۸، بحران آرژانتین در سال ۱۹۹۹ را یادآور شد.

اما، به هر رو، ترکیدن حباب رهن و اعتبارات بانکی ۲۰۰۸ یا بحران سرمایه داری جهانی هم در شکل و گستردگی و هم در چگونگی برخورد دول جهان سرمایه داری به نسبت بحران‌های پیشین تفاوت دارد.

تناقض فرایند انباشت سرمایه
برای درک فرایند تولید سرمایه داری معاصر

دیگر مارکس را در تحلیل فرایند سرمایه به عاریت بگیریم: افزایش صددرصد سرمایه‌ای به ارزش صد واحد به سرمایه‌ای برابر با دویت واحد تلاشی آن چندان را نمی‌طلبد، به سخن دیگر دو برابر گردد. اما، وقتی به فرایند صنعتی شدن چین نگاه کنیم، افزایش صد در صد تولید ناخالص ملی چین - بر مبنای نرخ مبادله‌ی ارزی رسمی - برابر با ۴/۲ (چهار و دو دهم) تریلیون دلار، به تولید ناخالص ملی برابر با ۸/۴ (هشت و چهار دهم) تریلیون دلار، چه فرایند انباشت غول آسایی را می‌طلبد. (۴) اگر شما رشد فرایند انباشت هندوستان و برزیل و... را نیز دخالت دهید، می‌توانید وسعت تنگناها و مشکلات انباشت سرمایه‌داری جهانی را، بسیار جدی‌تر از اکنون، نه در زمانی دور، بلکه بی‌اغراق در ادامه‌ی همین بی‌سابقه‌ترین بحران جهان سرمایه‌داری پیش بینی کنید.

یک نگاه گذرا به فرایند تاریخی انباشت سرمایه

تا اواخر سده‌ی نوزدهم، فرایند تولید سرمایه‌داری دوره‌های تکراری، بگوئیم ده ساله‌ی رونق و رکود، را تجربه می‌کرده است. با بروز بحران، سرمایه‌های قوی‌تر، سرمایه‌های ضعیف‌تر را می‌بلعیدند. بخشی از کارگاه‌ها و کارخانه‌های تولیدی تعطیل و کارگران‌شان بیکار می‌شدند. فشار رکود و بحران، دست‌مزد کارگران شاغل را پایین می‌آورد و... خلاصه، ترکیب ارگانیک سرمایه، یا به کلام ساده‌تر، حجم سرمایه‌ی ثابت - ماشین‌آلات و ساختمان - نسبت به سرمایه‌ی متغیر - نیروی

کار کارگر - کاهش می‌یافت. سرمایه‌جان می‌گرفت و چرخ فرایند انباشت سرمایه دوباره به حرکت در می‌آمد. از اواخر قرن نوزدهم، ظهور تراست‌های عظیم سیمای فرایند تولید در شکل کارگاه یا شرکت آقای اسمیت و فرزندان و مشابه‌شان را دگرگون کرد. تا وقوع جنگ جهانی اول، ما هرگز با چنان صف‌بندی دول متخاصم سرمایه‌داری جهان روبرو نبودیم. اما، اگر اندرون هر دلیل یا دلایل وقوع جنگ جهانی اول را بشکافیم، در نهایت جنگ جهانی اول، جنگ کشورهای سرمایه‌داری برای ره‌گشایی محدودیت‌های انباشت هر چه فزون‌تر سرمایه بود. ورود

آمریکا در جنگ جهانی اول نشان آشکاری از سیاست گسترش نفوذ این کشور در فراسوی قاره‌ی آمریکا بود. (۵) پایان جنگ جهانی اول، نه تامل و غور بر روی عواقب فاجعه‌بار جنگ، نه احساس شرم و قباح در قصابی کردن کارگران در لباس نظامی، نه بشارت یک دوره‌ی صلح و زندگی انسانی برای کارگران، بلکه فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی اول و دوم در حقیقت فرجه و تنفسی برای آماده شدن و از سرگیری جنگی مهیب‌تر و ویران‌گرتر دیگر بود؛ برای کنار زدن تنگناهای وخیم‌تر فرایند انباشت سرمایه. جنگ جهانی اول با تمام قساوت‌اش ثابت کرد، که سرمایه‌دگر قادر نبود با بهره‌گیری



از شیوه‌های عرفی یا کلاسیک، یعنی عمدتاً استفاده از ابزارهای اقتصادی، راه چاره کند، بلکه فراتر از آن نیاز به کاربرد روش‌های سیاسی مهیب از زرادخانه‌ی بشر ستیزش، یعنی فاشیسم، و مالا آماده شدن برای جنگی مخوف‌تر از جنگ جهانی اول داشت. بنابراین، در پس چهره‌ی مردم سالاری، یا دموکراسی، سرمایه‌خصلت واقعی زشت و کریه‌اش را آفتابی کرد. از این مقطع، برون رفت سرمایه از بحران‌های ادواری دیگر امتداد مستقیم راه‌بردهای سده‌ی پیشین نبود. ظاهراً در پس پایان جنگ جهانی اول انتظار می‌رفت، که مشکل بحران بر طرف

گردیده و یک دور جدیدی از شکوفایی سرمایه شروع شود. و میلیون‌ها کارگری که برای بقای سرمایه در میدان نبرد هم‌دیگر را لت و پار، زخمی و معیوب کرده بودند، اکنون راهی کارخانه‌ها شوند. ولی این آرزو سرابی بیش نبود. کارگران زخمی، خسته، افسرده، بیمار جسمی و روحی از کشتار هم‌دیگر، جبهه‌های جنگ را ترک می‌کردند تا خود را تسلیم دیو بیکاری کنند. در آلمان، خانواده‌های کارگری برای خرید نیازهای ضروری روزانه می‌بایستی یک سبد اسکناس با خود به فروشگاه می‌بردند. بیکاری همه جا بیداد می‌کرد. هم زمان، گروه‌ها و احزاب فاشیستی، با حمایت طبقات سرمایه‌دار، در این کشور و آن کشور سر می‌کشیدند.

در سال ۱۹۲۲، بنیتو موسولینی فاشیست، اولین حکومت فاشیستی ایتالیا، در قاره‌ی اروپا، را تشکیل داد. وینستن چرچیل، سمبل دشمن هیستریک علیه رهایی طبقه‌ی کارگر از بردگی مزدی، زمانی پیش‌تر از این که نخست‌وزیر انگلستان گردد، در ژانویه‌ی ۱۹۲۷، در رم با دیکتاتور ایتالیا دیدار کرد. چرچیل نوشت: «علی‌رغم وظایف سنگینی که بردوش سینیور (جناب) موسولینی سنگینی می‌کند، من مجذوب متانت، آرامش و وارستگی ایشان گردیدم! من باور دارم، که فاشیسم ایتالیا پادزهر مناسب علیه ویروس روسیه تهیه می‌کند.» چرچیل به فاشیست‌های ایتالیا گفت: «اگر من یک شهروند ایتالیا بودم، قطعاً از روز اول دوش به دوش شما تا پیروزی نهایی علیه کمونیسم مبارزه می‌کردم.» اما

قدرت‌یابی فاشیست‌ها به ایتالیا محدود نشد. در آلمان، پیراهن قهوه‌ای‌های نازیسم هیتلری کم کم شهرها را قرق کردند و بالاخره با حمایت مستقیم طبقه‌ی سرمایه‌دار آلمان، و با دادن رشوه به مارشال هیندنبورگ - رئیس جمهور آلمان -، وی فرمان صدراعظمی هیتلر را در سال ۱۹۳۳ امضا کرد. مضاف بر این، اگر بنیتو موسولینی و آدولف هیتلر با استفاده از اوباشان فاشیسم و ایجاد جو وحشت و خشونت به قدرت رسیدند، ژنرال فرانکوی فاشیست با کشتن صدها هزار کارگر و انقلابیون و مبارزان شهرها توانست انقلاب اسپانیا را به خاک و خون

کشانده و سایه‌ی شوم فاشیسم را بر جامعه‌ی اسپانیا بگستراند.

در پس پایان جنگ جهانی اول، بحران سرمایه‌داری در انگلستان دو بار آبدستن وضعیت انقلاب سوسیالیستی، در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۶، گردید. ولی شکست هر دو برآمد انقلاب سوسیالیستی، هرگز منجر به تامین شرایط مناسب برای فرایند انباشت سرمایه نشد، بلکه بحران سرمایه‌داری انگلستان تا آغاز جنگ جهانی دوم کشیده شد. در سال ۱۹۳۶، یعنی نزدیک به دو دهه بعد از پایان جنگ جهانی اول، چندین راه‌پیمایی کارگران گرسنه، از جمله کارگران نابینا، از شهرهای شمالی و اسکاتلند به سوی لندن سازمان‌دهی شد. کارگران در سوز و سرمای زمستان، زیر باران و برف و کولاک، شهرها را یکی بعد از دیگری پای پیاده در نوردیدند. در گردهمایی کارگران گرسنه‌ی اسکاتلند (۶) در هاید پارک لندن، یک صد هزار کارگر لندنی شرکت کردند. در همین سال، در شرق لندن - محلات کارگر نشین - کارگران با پیراهن سیاه‌های موزلی فاشیست درگیر شده و در جنگی تن به تن فاشیست‌ها را وادار به فرار کردند. این نیز گفتنی است که ادوارد هشتم، پادشاه انگلستان، هوادار نازی‌ها بود و هم‌راه همسرش از هیتلر دیدار کرده بود. (۷)

اکنون نگاهی گذرا به آن سوی اقیانوس اطلس، به آمریکا، بیاندازیم. سقوط بورس سهام نیویورک سال ۱۹۲۹ آمریکا، آغاز خودکشی سرمایه‌داران و سفته‌بازان و پیریدن از آسمان خراش‌ها شد. سرمایه‌داران، کارخانه‌ها را بستند و کارگران را روانه‌ی خیابان‌ها کردند.

۱- بحران سرمایه‌داری آمریکا و واکنش طبقه‌ی کارگر

تا سال ۱۹۳۳، نرخ بیکاری از رقم چهار درصد به رقم بیست و پنج درصد افزایش و تولید ملی سی درصد کاهش یافت. جنبش اعتراض کارگری علیه بیکاری، حق تشکل و بهبود شرایط کار و افزایش دست‌مزد، سیل‌وار به جریان افتاد. مبارزات کارگران اتوموبیل‌سازی و تحصن‌شان در شهرهای «آتلانتا» و «فلینت»، سرمایه‌داران کارخانجات جنرال موتورز و کرایسلر را به تسلیم واداشت. حق اتحادیه‌ای به رسمیت شناخته شد، و دست‌مزد روزانه از شش دلار برای هشت ساعت کار روزانه به هشت دلار برای شش ساعت کار روزانه تغییر

کرد؛ هفتاد و هفت درصد افزایش دست‌مزد. سپس فعالین کارگری در «اتحادیه‌ی کارگران اتوموبیل‌سازی، یونایتد اتو ورکرس»، United Auto Workers، تازه تاسیس شده، به آخرین دژ صنعت اتوموبیل‌سازی فورد یورش بردند. هنری فورد، Henry Ford، صاحب کمپانی اتوموبیل‌سازی فورد، سوگند خورد تا زنده است حق تشکل اتحادیه‌ای را به رسمیت نخواهد شناخت. هنری فورد در کارخانجاتش گارد سرکوب و دستگاه جاسوسی - معادل حراست جمهوری اسلامی سرمایه - سازمان داد. مزدوران هنری فورد به فعالین کارگری زن و مرد، به هنگام پخش اعلامیه، حمله می‌کردند. در مواردی شدت ضرب و شتم فعالین کارگری آن چنان شدید بود، که منجر به شکستگی دنده‌های قربانی سرمایه می‌شد. در تمامی این حملات لباس شخصی‌های هنری فورد به فعالین کارگری، پلیس با خون‌سردی کناری می‌ایستاد و نظاره‌گر صحنه می‌شد. ولی بالاخره مقاومت و فداکاری فعالین کارگری بر توحش مزدوران سرمایه غلبه کرد و در سال ۱۹۴۱ هنری فورد عقب نشینی کرد و حق اتحادیه‌ای و قراردادهای دسته جمعی را پذیرفت. (۸)

در پس سقوط بازار سهام نیویورک و اوج‌گیری جنبش اعتراض کارگری، طبقه‌ی سرمایه‌دار آمریکا مجبور شد رهنمودهای اقتصادی کینز، یا دخالت دولت در اقتصاد، را پیاده کند. در سال ۱۹۳۳، «فرانکلین دلنو روزولت»، Franklin Delano Roosevelt، از حزب دموکرات با برنامه‌ی دولت رفاه، تحت نام «قرارداد جدید، نیو دیل»، New Deal، رئیس جمهور آمریکا شد. روزولت، رفرم‌های گوناگونی به نفع کارگران صنعتی و کشاورزی و همچنین محدودیت‌هایی علیه قماربازی و سفته‌بازی بانک‌ها و موسسات مالی در بورس نیویورک به تصویب کنگره و سنای آمریکا رسانید (۹)، ولی به زودی جناح محافظه‌کار یا حزب جمهوری‌خواه آمریکا با اصلاحات پیاده شده به نفع کارگران، از حق تشکل گرفته تا حق بیکاری، تامین شغلی و حداقل دست‌مزد و...، مخالفت کردند. چکیده و جوهر مخالفت سرمایه‌داران با اصلاحات به نفع کارگران را می‌توان در این گفته‌ی سرمایه‌داران خلاصه کرد: با اشتغال کامل نمی‌توان فرایند تولید را اداره کرد. آری مارکس راست می‌گفت، سرمایه برای پایین آوردن دست‌مزد کارگران نیاز به ارتش بیکار کارگران دارد.

بالاخره، با حمله‌ی ژاپن به پایگاه دریایی «پرل هاربر»، Pearl harbour، واقع در هونولولو، و ورود آمریکا به جنگ در هشتم دسامبر سال ۱۹۴۱ - چونان که خمینی گفت: جنگ نعمت است - طبقه‌ی سرمایه‌دار آمریکا فرصت یافت تا دستاوردهای طبقه‌ی کارگر آمریکا را پس گرفته و اتحادیه‌ها را از محتوا تهی کند.

وقتی جنگ جهانی دوم به پایان رسید، آمریکای فاتح، سرکردگی سرمایه‌داری خصوصی جهان را کسب کرد. با پیروزی آمریکا، دلار پایه‌ی ارز اقتصاد کشورهای غربی گردید. تمام جنبه‌های تسلط و برتری اقتصادی آمریکا، حتا پیش از پایان جنگ، در قرارداد مشهور به «برتن وودز»، Bretton Woods، در سال ۱۹۴۴ به امضای کشورهای شرکت کننده رسید. با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، عوامل:

۱-۱ - نکبت جنگ علاوه بر سلاخی

بیش از شصت میلیون کارگر و چندین برابر زخمی و معلول، به زیرساخت اقتصادی کشورهای درگیر در جنگ آسیب رسانید. تنها آمریکا، به جز کشته در جبهه‌های جنگ، از تخریب و ویرانی مصون ماند. و این عامل به کسب موقعیت برتر اقتصادی آمریکا در بین کشورهای دیگر کمک کرد؛

۱-۲ - بهم ریختن شیرازه‌ی تولید اجتماعی، قحطی، گرسنگی و بیکاری، انتظارات طبقه‌ی کارگر را شدیداً پایین آورد و زمینه‌ی مناسب برای فرایند انباشت سرمایه را فراهم کرد؛

۱-۳ - بر پایه‌ی واقعیت بالا، کشورهای که متحمل ویرانی ناشی از جنگ شده بودند - به ویژه آلمان و ژاپن - با کاهش سرمایه‌ی ثابت، شرایط مناسب‌تری برای فرایند انباشت سرمایه پیدا کردند؛

۱-۴ - به عنوان بخشی از اتخاذ سیاست دکترین اقتصادی کینز، دولت‌های سرمایه‌داری کارخانه‌های فرسوده را با قیمت گزاف از سرمایه‌داران خصوصی - به هزینه‌ی کارگران - تحت نام ملی کردن خریدند. از این رو، به جای این که بخش خصوصی ترمیم و نوسازی کارگاه‌ها و موسسات تولیدی را هزینه کند، این وظیفه به هزینه‌ی مالیات کارگران به عهده‌ی دولت‌های سرمایه‌داری محول شد؛

۱-۵ - دلار آمریکایی برای بازسازی

اقتصادی به کشورهای غربی سرازیر شد؛

۶-۱ - آمریکا و دیگر کشورهای غربی به کشورهای تازه استقلال یافته و توسعه نیافته سرمایه صادر کردند؛

۷-۱ - ضرورت جنگ برای بقای سرمایه‌داری، مقادیر انبوهی از سرمایه را در تهیه و تدارک ماشین جنگ تلف کرد. با پایان جنگ و تقسیم جهان به دو قطب اردوگاه کشورهای سرمایه‌داری دولتی و سرمایه‌داری غرب، پایان جنگ گرم آغاز جنگ سرد گردید. اتخاذ سیاست میلیتاریسم، سرمایه‌ی هنگفتی را از چرخه‌ی تولید به حوزه‌ی تولید تجهیزات جنگی سوق داد. (۱۰) صنایع عظیم تولیدات تجهیزات جنگی، زمینه‌ی اشتغال گسترده‌ای را فراهم کردند. ولی فراتر از این، تولیدات نظامی نقش دو سویه یا متضاد را بازی کردند؛

۸-۱ - بخش مهمی از تولیدات صنایع نظامی نه برای عرضه به بازار، بلکه به قصد تجهیز نیروهای نظامی خودی، ارزش اضافی تولید نکرد. به سخن دیگر، سرمایه‌ی سرریز شده در چرخه‌ی تولیدات جنگی هدر رفت. بدین ترتیب، فرایند تولیدات نظامی، حجم تولید ارزش اضافی یا نرخ فرایند انباشت سرمایه‌ی اجتماعی را پایین آورد. این کاهش در تولید حجم ارزش اضافی یا انباشت سرمایه‌ی اجتماعی به تداوم فرایند تولید ارزش اضافی - انباشت سرمایه - یا علیه روند تنگ‌تر شدن فرایند تحقق انباشت سرمایه کمک کرد؛

۹-۱ - تولید تسلیحات نظامی، حجم سرمایه‌ی سرریز در بخش تولیدات مصرفی و تولیدات وسایل تولیدی آمریکا را کاهش داد. این فرایند فرصت مناسبی در اختیار رقبای اصلی آمریکا - یعنی آلمان و ژاپن - قرار داد، تا به زیان سرمایه‌داری آمریکا بازارهای مصرف جهانی را قبضه کنند. این چنین بود، که دو دهه بعد از اتمام جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۷۱، ضعف دلار آشکار گردید. و آمریکا به عنوان قدرت اول اقتصادی جهان غرب مغلوب سرمایه‌داری‌های ژاپن و آلمان گردید. هم‌زمان با آمریکا، سرمایه‌داری انگلستان نیز دچار بحران گردید. هارولد ویلسن، نخست وزیر انگلستان، دست تکی‌به‌سوی «لیندن

جانسن»، Lyndon Johnson، رئیس‌جمهور وقت آمریکا و «آی‌ام‌اف»، صندوق بین‌المللی پول، International Monetary Fund، دراز کرد.

روسیه‌ی شوروی، فاتح دیگر جنگ جهانی دوم بود؛ اگر چه ابرقدرتی دون‌تر از ابرقدرت آمریکا. اگر پایان جنگ جهانی اول، آغازگر یک دوره‌ی رکود و بحران در اروپای غربی شد، روسیه موقعیتی متفاوت داشت. در پایان جنگ جهانی اول، روسیه هنوز یک کشور غالباً کشاورزی و از نظر صنعتی توسعه نیافته بود. هم جنگ جهانی اول و هم جنگ داخلی، صدمات شدیدی به نیروی انسانی و صنعت ضعیف روسیه وارد کرده بودند. در پایان جنگ داخلی، در سال ۱۹۲۱، روسیه با اقتصاد غالب کشاورزی بیش‌ترین ظرفیت برای انباشت سرمایه را دارا بود. سرمایه‌داری دولتی، به ویژه با شروع برنامه‌های پنج ساله‌ی استالین، تا آغاز جنگ جهانی دوم با شتاب فرایند انباشت سرمایه را طی کرد. اگر سرمایه‌داری غرب در غرقاب رکود و بیکاری دست و پا می‌زد، سرمایه‌داری دولتی روسیه تحت نام «ساختمان سوسیالیسم» یک دوره‌ی رونق اقتصادی، اشتغال کامل و فرایند بی‌وقفه‌ی انباشت سرمایه را تجربه می‌نمود.

پیاده شدن برنامه ریزی مرکزی، «گاسپلان»، اقتصاددان سرمایه‌داری غرب، را شگفت‌زده کرد. وقتی در سال ۱۹۳۶، یکی از طراحان اصلی برنامه‌ریزی مرکزی روسیه‌ی شوروی به آمریکا پناهنده شد، برای اولین بار غرب اطلاعات دقیقی از این شیوه‌ی بدیع برنامه‌ریزی روسیه به دست آورد. اما شروع جنگ جهانی دوم، فرایند انباشت سرمایه را در روسیه‌ی شوروی متوقف کرد. جنگ شدیداً به اقتصاد شوروی صدمه زد. با پایان یافتن جنگ، روسیه‌ی شوروی باردیگر فرایند انباشت سرمایه را شروع کرد. ولی سرمایه‌داری دولتی روسیه‌ی شوروی نیز، بنا به ماهیت سرمایه‌داری، می‌بایستی بعد از دوره‌ای با همان قانون بنیادی سرمایه - یعنی مشکل عدم تحقق انباشت سرمایه - روبرو می‌شد. واقعیتی که از همان دهه‌ی ۱۹۶۰ اعلام‌اش بروز کردند. بالاخره،

طومار سرمایه‌داری دولتی روسیه رسماً با فروپاشی شوروی سوسیالیستی دروغین، در سال ۱۹۹۱، بسته شد.

۲- سرمایه‌داری آمریکا و مشکل انباشت سرمایه

جنگ ادامه‌ی سیاست‌های زمان صلح به طریق دیگر است. پایان جنگ نیز ادامه‌ی سیاست‌های دوران جنگ در زمان صلح به شیوه‌ای دیگر. عجیب نمی‌نمود، که جنگ سرد ادامه‌ی سیاست دوران جنگ گرم جهانی دوم گردید. به این دلیل، رقص، پایکوبی و هلله‌ی فاتحان در پایان جنگ واقعاً بشارت دوران صلح در توازن وحشت جنگ اتمی نبود. از این گذشته، اگر دنیا در وحشت و کابوس جنگ اتمی با نگرانی نفس می‌کشید، ولی از شر جنگ‌های کلاسیک یا متعارف خلاص نیافت: جنگ کُره، جنگ‌های هندوچین - بین فرانسه و ویتنام، معروف به جنگ ویتنام با ارتش استعمارگر فرانسه. در ادامه باید به جنگ مرحله‌ی دوم ویتنام - بین آمریکا و ویتنام در ویتنام جنوبی - اشاره کرد. در قاره‌ی آفریقا می‌توان جنگ آزادی‌بخش الجزایر و بسیاری جنگ‌های استقلال طلبانه‌ی دیگر را نام برد. جنگ طولانی ایران و عراق و جنگ‌های دیگر (۱۱) مصداق این واقعیت بوده‌اند، که توازن وحشت جنگ اتمی به معنای محو توسل به نیروی قهر و استقرار صلح و رفع تشنجات جهانی از طریق مسالمت‌آمیز نبوده است، بلکه بنا بر ماهیت روابط سرمایه‌داری از آغاز قرن بیستم سرمایه‌داری جهان وارد فاز جدیدی شده بود. از این رو، جنگ به مثابه ابزاری ضروری برای رفع مشکل انباشت سرمایه عمل می‌کرد. با شکست ابرقدرت آمریکا در ویتنام، پُر خرج‌ترین جنگ این کشور به پایان رسید. اکنون سؤال محوری این بود، که آمریکا به ضعف اقتصادی و فرایند انباشت سرمایه چه جوابی خواهد داد؟ آیا آمریکا قادر خواهد شد با اجرای سیاست‌های کلاسیک عقلایی کردن فرایند تولید، موافق با شرایط صلح، بارآوری کار را افزایش داده و بر رقبای اقتصادی‌اش آلمان و ژاپن چیره گردد؟ یا فرایند انباشت سرمایه برای آمریکا و انگلستان تدبیری دیگر را الزامی می‌کرد؟

در بالا اشاره شد، که در سال ۱۹۷۱ ضعف دلار آشکار گردید. اگر از فردای پایان جنگ جهانی دوم، ارزش دلار به پشتوانه‌ی قدرت



روبنایی، سرمایه‌داری آمریکا از لیبرالیسم سیاسی «جیمی کارتر» (۱۳) به سمت راست می‌چرخید. تبلیغ خرافات ایدئولوژی مذهب دیوانه‌وار شدت می‌گرفت (۱۴): ارزش‌های اجتماعی، علمی، فلسفی، فرهنگی و هنری مورد تجدید نظر قرار می‌گرفتند. هنر به عنوان جزئی از تلاش انسان در نقد و نفی شرایط غیرانسانی روابط سرمایه‌داری از محتوا تهی می‌شد. اجتماع نفی می‌شد و انسان هم چون دم منفرد تعریف می‌شد، که برای زنده ماندن فقط و فقط به خود تکیه می‌کرد تا بتواند در بازار کالا، هم چون کالایی خود را بفروشد. (۱۵) این چنین رویکردی، سقوط هر چه بیش‌تر انسان «بیگانه از خود» را در جامعه‌ی سرمایه‌داری مبنای تئوریک می‌داد. و مهندسان فکری سرمایه‌داری، این دوران را عصر پایان تاریخ، نظم نوین جهان و مرگ مارکس می‌نامیدند.

۳- کار ارزان یا کارگر بی حقوق

نیاز سرمایه‌داری آمریکا برای صدور سرمایه به چین و متقابلاً ولع چین برای جذب سرمایه‌ی آمریکا، به تحقق شرایط معین دوجانبه نیاز داشت. سرمایه‌داری آمریکا از تنگنای تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه رنج می‌برد؛ صدور سرمایه قرار بود ره‌گشای این معضل گردد. چین شرایط تحقق سودآوری سرمایه‌گذاری آمریکا، یعنی کار ارزان، را فراهم می‌کرد. اما تامین شرایط کار ارزان با به رسمیت شناسی شکل کارگری منافات داشت. به این دلیل، رفرم سیاسی چین همان ساختار پیشین دیکتاتوری سرمایه‌داری دولتی را حفظ می‌کرد. تنها جناحی از حزب - بدون اجرای رفرم‌های دموکرتیک به نفع کارگران- شرایط کار ارزان یا زمینه‌ی رشد فرایند صنعتی شدن را فراهم می‌کردند. در آن سو، آمریکا کارگر ارزان نداشت. دست‌مزد متوسط کارگر آمریکایی، یا قیمت خرید نیروی کارش، بسیار بالاتر از چین بود. بنا بر توازن موجود بین کار و سرمایه، طبقه‌ی سرمایه‌دار آمریکا قادر نبود آن چنان به سطح عمومی دست‌مزد طبقه‌ی کارگر آمریکا یورش ببرد، تا نعمت کار ارزان مشابه چین را تامین کند. بنابراین، آمریکا مجبور بود در جست‌وجوی کار ارزان سراغ چین را بگیرد. اگر درب کارگر ارزان آمریکایی به روی سرمایه‌داری آمریکا بسته شده بود، سرمایه‌داری چین این کلید را در اختیارش می‌گذاشت. سرمایه‌داری آمریکا از



عقب مانده صنعتی می‌شد، تا از یک طرف آمریکا را به نیروی ارزان‌اش وابسته کند و از سوی دیگر با توسعه‌ی صنعتی پایه‌های مادی سوسیالیسم را فراهم کند. ره‌گشایی سرمایه‌داری آمریکا در بطن‌اش مشکل انباشت می‌آفرید. برون‌رفت از عقب‌ماندگی چین، جرثومه‌ی بحران سرمایه‌داری فردا را در چین نطفه می‌بست. بنابراین، فارغ از بده بستان‌های سیاسی، هر دو کشور از دو جهت مختلف، یکی سرمایه داشت، ولی با مشکل تحقق انباشت مواجه بود، آن دگر فاقد سرمایه برای رشد فرایند انباشت سرمایه بود. اما تحقق این اهداف دو سویه و متضاد، مستلزم انجام رفرم‌های اقتصادی و سیاسی هم در چین و هم در آمریکا بود. چین نمی‌توانست با قالب سیاسی موجود پای در راه توسعه‌ی صنعتی شتاب‌آور بگذارد. پس چین قبای مبارزه‌جویی علیه امپریالیسم تجاوزگر- به اصطلاح بیر کاغذی و نه سرمایه‌داری- آمریکا را از تن به در می‌کرد و دور می‌انداخت. (۱۲) چین با برجیدن مزارع کشاورزی دسته جمعی، شرایط مهاجرت صدها میلیون دهقان از زمین‌کنده شده را به سوی حوزه‌های صنعتی فراهم می‌کرد. جانب آمریکا، در بُعد اقتصادی، پرونده‌ی دولت رفاه و دکتترین اقتصادی کینز را می‌بست. یک بار دیگر لیبرالیسم اقتصادی - تحت نام نیولیبرالیسم- نبش قبر می‌شد و در این گور خالی، دولت رفاه و دکتترین کینز خاک می‌شدند. سرمایه‌داری آمریکا، در این چرخش جدید، دولت را مدیر بی کفایت تعریف می‌کرد و سرنوشت فرایند تولید را در اختیار مکانیزم بازار، یا دست غیب آدم اسمیت، می‌گذاشت. در سطح

بلامنازع اقتصادی آمریکا به طلا پیوند شده بود، بحران دلار آمریکا نشان‌گر این واقعیت بود که آمریکا ذخایر طلا، معادل ارزش اسمی دلار کاغذی، نداشت؟ بنابراین، اعلام خروج برابری دلار کاغذی با طلا، حاکی از این بود که آمریکا با کسری موازنه‌ی پرداخت مواجه گردیده بود. واردات آمریکا بر صادرات‌اش پیشی گرفته بود. خرج آمریکا بیش‌تر از دخل‌اش شده بود. سرمایه‌داری آمریکا ارزش اضافی مطلوب تولید نمی‌کرد، یا انباشت دل‌خواه تحقق نمی‌یافت.

سفر پنهانی هنری کیسنجر، مشاور مخصوص رئیس‌جمهور آمریکا، در نهم جولای ۱۹۷۱، به چین و فراهم کردن زمینه‌ی دیدار رئیس‌جمهور وقت آمریکا، «ریچارد نیکسون»، Richard Nixon. به چین در سال بعد از ضرورت پایه‌ای گیر و گرفتاری‌های اقتصادی آمریکا سرچشمه می‌گرفت. در بُعد سیاسی، نزدیکی آمریکا و چین، که تا دیروز دشمن آشتی‌ناپذیر هم‌دیگر بودند، در سیاست‌های جنگ سرد به سود هر دو کشور و به زیان روسیه‌ی شوروی عمل می‌کرد. ولی سیاست معروف به «پینک پنک» بین آمریکا و چین قرار نبود در حصار توافقات سیاسی محدود بماند، بلکه هدف غایی این نزدیکی می‌رفت تا ترجمان دگرگونی عظیم اقتصادی برای هر دو کشور گردد. آمریکا سرمایه داشت، ولی سرمایه‌ی مواجه با مشکل انباشت شده بود. چین کشوری پر جمعیت، عمیقاً کشاورزی، بس عقب مانده و با حجم انباشت سرمایه‌ی بسیار نازل، ظرفیت بالقوه‌ی کلان برای توسعه داشت، ولی سرمایه نداشت. آمریکای مستاصل چین را صنعتی می‌کرد. چین

راه وارد کردن کالای مصرفی ارزان از چین، قدرت خرید کارگر آمریکایی را افزایش، یا به سخن دیگر، هزینه‌ی زندگی‌اش را کاهش می‌داد. ظاهراً، معامله‌ای بر وفق مراد دو طرف منعقد می‌شد. چین، با فرم‌هایش، شرایط کار ارزان را برای سرمایه‌داری تشنه‌ی کار ارزان آمریکا فراهم می‌کرد. در آن سوی معامله، سرمایه‌داری آمریکا شرایط صدور سرمایه را می‌آفرید. گل آمد و چمن آراسته شد!

۴- تغییر ریل در فرایند تولید اجتماعی

در پایان دهه‌ی ۱۹۷۰، آمریکا و انگلستان برای برون‌رفت از بحران سرمایه‌داری چه گزینه‌ای داشتند؟ تسلیحات اتمی در خدمت میلیتاریسم شرایطی به وجود آورده بود که اقدام به یک جنگ اتمی، نه صرفاً آفرینش یک فاجعه‌ی بس هول‌ناک‌تر از ابعاد جنگ جهانی دوم را تصویر، بلکه جنگ هسته‌ای نفس وجود جامعه‌ی بشری را جدا تهدید می‌کرد. از آلبرت آاینشتن نقل قول می‌شود، که در جواب خبرنگاری که پرسیده بود: شما عواقب جنگ جهانی سوم را چگونه می‌بینید؟ آاینشتن جواب داده بود: من می‌توانم این را بگویم، که اگر بعد از جنگ اتمی نسل بشر باقی بماند، در جنگ بعدی با پاره سنگ با هم دیگر دعوا خواهند کرد. بنابراین، تصور دست یازیدن به یک جنگ اتمی برای کاستن از حجم سرمایه‌ی ثابت و تامین شرایط انباشت مناسب سرمایه یک گزینش عملی نبود.

پس اگر، حربه‌ی جنگ نه، عقلایی کردن فرایند تولید به شیوه‌های مرسوم گذشته چطور؟ ولی برون‌رفت از بحران سرمایه‌داری، اتخاذ فرم‌هایی بس گسترده از راه کارهای تجربه شده‌ی متعارف را برای سرمایه‌داری آمریکا و انگلستان ضروری کرده بود. (۱۶) تا دهه‌ی ۱۹۸۰، شیوه‌های مرسوم عقلایی کردن فرایند تولید، آن چنان حجم نیروهای مولده در بخش صنعت را نمی‌کاستند. به سخن دیگر، عقلایی کردن فرایند تولید هرگز موجب جا به جا شدن درصد بخش صنعت به سود بخش خدمات نمی‌شد. برای مثال، با عقلایی شدن صنعت ماشین‌سازی یا استخراج ذغال سنگ کاهش در حجم این صنایع رخ می‌داد. ولی ما هرگز شاهد آن چنان فرایند عقلایی کردن نبودیم، که به تمثیل اقتصاددانان سرمایه‌داری، صنایع تولیدی هم چون قلمی شدن یک فرد بسیار

چاق به آدمی نحیف، لاغر گردد. دقیقاً این آن چشم‌اندازی بود، که سرمایه از عقلایی کردن فرایند تولید می‌طلبد. در این بازنگری، بخش صنعت به نفع بخش خدمات، موقعیت درصد غالب‌اش را از دست می‌داد. این پدیده‌ای نوظهور در فرایند تاریخی تولید سرمایه‌داری بود، البته نه چرخشی میمون برای سرمایه. (۱۷) سؤال ساده این بود، اکنون که بیش‌ترین حجم صنایع تولیدی پیاده می‌شد و به حوضه‌های کار ارزان منتقل می‌گشت، کدام موسسات می‌بایستی جای خالی صنایع برچیده شده را می‌گرفتند؟ جوابش، موسسات خدماتی نوظهور.

تحول بخش خدمات به بخش اشتغال غالب، به یک فرایند عقلایی کردن بسیار گسترده‌تر از تجارب تاکنونی حاجت داشت. در این رویکرد، سرمایه‌داری:

۱-۴ - به استثنای صنایع اتمی، نظامی، هواپیماسازی، داروسازی، تلفن و راه‌آهن، بخشی از صنایع الکترونیک و کامپیوتر، سرمایه‌داری آمریکا و انگلستان جزء مهمی از صنایع تولیدی را به خارج و مشخصاً به کشور چین صادر کردند. در این فرایند، میلیون‌ها کارگر بیکار شدند. ولی اگر هدف سرمایه برون‌رفت از بحران و ایجاد شرایط بارآوری کار بود، قرار نبود که با بستن کارخانه‌ها و انجام اصلاحات در روابط کار و سرمایه، میلیون‌ها کارگر برای همیشه در صف بیکاری پرسه بزنند. و سرمایه‌داری، برای جلوگیری از تنش‌های طبقاتی، حداقل زندگی زیر خط را برای انبوه کارگران بیکار تامین کند. چنین سیاست اقتصادی‌ای نقض غرض بود. عقل سلیم سرمایه ایجاب می‌کرد، که این میلیون‌ها کارگر بیکار شده از موسسات صنعتی، در موسسات خدماتی جدید استخدام گردند؛ البته نه با شرایط ناظر بر قوانین و مقررات کار گذشته، بلکه تحت شرایط جدید استخدام، که محصول لغو و یا تعدیل وسیع قوانین و مقررات اشتغال بود. سرمایه‌داری، برای رسیدن به این هدف، یورش به دستاوردهای دولت رفاه را الزامی می‌دید. وقتی آن زمان سرمایه‌داری اصلاحات یا فرم‌هایی به نفع کارگران معمول می‌داشت، نشانی از پویایی فرایند انباشت سرمایه بود. در آن برهه‌ها، سرمایه موانع انباشت سرمایه را کنار زده و دور جدیدی از انباشت

سرمایه را آغاز می‌کرد. ولی این زمان که دولت رفاه زیر سؤال می‌رفت تا به سطح گذران زندگی کارگران حمله کند، معلوم بود که سرمایه برای غلبه بر موانع یا پُر کردن چاله‌ای مجبور بود گودالی گشادتر و گودتر را بکند.

۲-۴ - در پیامد سقوط بورس نیویورک و آغاز بحران عظیم اقتصادی ۱۹۲۹، سرمایه‌داری آمریکا در سال ۱۹۳۳ دولت رفاه را تحت نام «قرارداد جدید»، یا نیو دیل، پیاده کرد. با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، کشورهای سرمایه‌داری دیگر نیز سیاست‌های مشابه دولت رفاه را به مورد اجرا گذاشتند. دولت رفاه یک مجموعه قوانین از تامین اشتغال گرفته تا شرایط استخدام، مقررات کار، ضوابط بیکار شدن، حقوق بازنشستگی و از سوی دیگر شرایط رفاهی، مانند حق داشتن مسکن، حق آموزش رایگان، حق بهداشت و درمان رایگان را معمول کرد. از منظر سرمایه‌داری فرو رفته در بحران دهه‌ی ۱۹۷۰، همه‌ی این حقوق کارگری - و به ویژه حقوق ناظر بر شرایط کار - بازدار برون‌رفت از بحران سرمایه‌داری بودند. بنابراین، لاغر شدن بخش صنعتی به سود بخش خدمات و استخدام کارگران در این حوزه، بازنگری عمیقی در قوانین کار را الزامی می‌کرد. به سخن دیگر، فراهم کردن زمینه‌ی دست‌مزد اجتماعی ارزان‌تر، به نسبت پیش از یورش به دستاورد های دولت رفاه. شمه‌هایی شامل:

۳-۴ - در صدر حمله به دستاوردهای دولت رفاه، تحدید حق اعتصاب جای می‌گرفت. اتحادیه‌های کارگری با پذیرش تز «واقعیت‌گرایی»، یا چرخش به راست، راه را برای تصویب قوانین ضد کارگری و محدودیت حق اعتصاب فراهم کردند. اما قوانین ضد کارگری به همین حد اکتفا نمی‌کرد. برابر با قوانین کار گذشته، حقوق بازنشستگی کارگر بر پایه‌ی حقوق متوسط دوره‌ی اشتغال محاسبه می‌شد. رونالد ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا، و مارگارت تاچر، نخست‌وزیر انگلستان، طی مصوباتی پیوستگی حقوق بازنشستگی با حقوق متوسط دوران اشتغال را باطل کردند. سرمایه با این یورش به منبع عظیمی از ارزش اضافی - با تحمیل

تنگ دستی بیش تر برای میلیون ها کارگر بازنشسته - دست یافت. با رعایت قوانین کار برگرفته از دولت رفاه، کارگر «تمام وقت» دارای یک مجموعه حقوق شغلی بود. مقررات استخدام همگن با «کلوزد شاپ» (۱۸)، Closed shop، استخدام دائمی و مقررات اخراج سخت تر و مدت مرخصی استعلاجی با دست مزد و تعطیلات سالانه بهتر بودند. کارگر، حق شیفت، حق اضافه کاری، حق دریافت دست مزد دو برابر برای روزها یا ساعات غیرمعارف و... را دارا بود. اگر «دولت رفاه» کار دائمی را تضمین می کرد، دکترین رویکرد به مکانیسم بازار آزاد یا اقتصاد لیبرالیسم نو با بی شرمی در سخن نظریه پردازانش می گفت: پرونده ی کار دائمی بسته شده و کارگر می بایستی از کاری موقت به دنبال کار موقت دیگری بدود. (۱۹)

۴-۴ - تا دیروز کار نیمه وقت، یک اشتغال حاشیه ای در کنار کار دائمی به شمار می رفت. با رویکرد تازه، شمار کارهای «تمام وقت»، سیر نزولی و در عوض تعداد کارهای نیمه وقت شتاب وار افزایش یافتند. برای نمونه، پیش از اصلاحات مارگارت تاچر، تعداد نیم میلیون کارگر - عموماً کارگر زن - در شغل های نیمه وقت اشتغال داشتند. با گسترش بخش خدمات، رقم شغل های نیمه وقت به پنج میلیون، یا به هفده و هشت دهم درصد کل طبقه ی کارگر انگلستان، افزایش یافت. (۲۰) چرا سرمایه این چنین آژمند کارگر نیمه وقت بود. جوایش ساده است. عموماً کارگران نیمه وقت به صورت موقت استخدام می شوند. کارگر نیمه وقت از بیش ترین، و شاید اغراق نشود، از تمام حقوق یک کارگر تمام وقت محروم است. با احتساب شدت کار در ساعات معینی از زمان کار، مخصوصاً در بخش خدمات، مانند هتل ها، رستوران ها، فروشگاه های مواد غذایی و...، سرمایه دار کارگر را در همین ساعات پُر کار استخدام می کند. عموماً کار نیمه وقت بیش از نیمی از طول زمان کار یک هفته را اشغال می کند. به این دلیل، کارگر نیمه وقت نمی تواند در دو شغل نیمه وقت استخدام شود. نتیجتاً، کارگر نیمه وقت دست مزدی پایین تر از خط فقر دریافت می کند. اما

اعمال سیاست های شغلی بی رحمانه به کارگران نیمه وقت محدود نشد. سرمایه همین ددمنشی را در عرصه ی کارگران تمام وقت به شیوه ای دیگر به کار برد. در بخش هایی از فرایند تولید، سرمایه دار به کارگر می گوید، شما چهل ساعت در هفته برای من کار می کنید، اما من طول زمان انجام چهل ساعت کار را تعیین می کنم؛ (۲۱)

۵-۴ - تغییر ریل فرایند تولید، پدیده ی نوینی را به نسبت صدور سرمایه در دوره های پیشین موجد شد. با کاهش درصد فرشیمن، یا بخش، تولید صنعتی، بخش خدمات افزایش یافت. این فرایند سرمایه داری را وادار کرد برای کاهش هزینه ی بخش خدمات، جزیی از این حوزه، نظیر جنبه هایی از محاسبات، مراکز راهنمایی تلفنی و...، را به کشورهای در حال توسعه صادر کند. پس می بینیم تا دیروز کار ارزان کشورهای «در حال توسعه» انگیزه ی صدور سرمایه، در شکل سرمایه مالی و صدور صنایع، بود. امروز با بالا رفتن سطح مهارت کارگر ارزان این کشورها، بخشی از صنعت خدمات، یا «اوت سورسینگ»، Out sourcing، به این کشورها صادر می شود. تا دیروز کارگر صنعتی تامین شغلی نداشت. برعکس، کارگر بخش خدمات دغدغه ی عدم امنیت شغلی را نمی دید. ولی امروز ورق برگشته و بختک بیکاری سراغ کارگر خدماتی را نیز گرفته است؛ (۲۲)

۶-۴ - سرمایه داران در بخش خصوصی با عقلایی کردن فرایند تولید، هم راه با بازپس گرفتن تمام یا جنبه هایی از دستاوردهای دولت رفاه، کارگران را عموماً با قراردادهای جدید استخدام کردند. برای ایجاز، من در این جا به سه جنبه اشاره می کنم: یکم، کاهش دستمزدها؛ دوم، سرمایه دار «بیمه ی شغلی»، Occupational Insurance، را تعدیل و یا کاملاً حذف کرد - بیمه ی شغلی با بیمه ی دولتی اشتباه نشود. و یا با تغییر مالکیت موسسه ی تولیدی، سرمایه دار جدید کارگران را بدون بیمه ی شغلی استخدام کرد؛ سوم، به عنوان یکی از شرایط استخدام، سرمایه دار از کارگر می طلبید عضویت هیچ اتحادیه ای را نپذیرد. و یا عضویت

اتحادیه ای را انتخاب کند، که سرمایه دار این اتحادیه را به رسمیت می شناخت. گر چه سیاست های ممانشات اتحادیه ها با سرمایه داری موجب کاهش اعضای اتحادیه در بخش خصوصی گردید، ولی مخالفت سرمایه داران با عضویت کارگران در اتحادیه، به سهم خود در کاهش کارگران بخش خصوصی در اتحادیه ها تاثیر داشت؛

۷-۴ - بخش خدمات دولتی. این بخش از فرایند تولید اجتماعی، گر چه در راستای فرایند انباشت سرمایه ضروری است، ولی بنا به خصلت اش مولد ارزش اضافی نیست. مع الوصف، بخش خدمات دولتی، می تواند در ظرفیت اش کارا، لاغر و یا چاق و بی کفایت باشد. به هر رو، این بخش جزء معینی از تولید ارزش اضافی اجتماعی را هزینه می کند. در فرایند انتقال از بخش تولید صنعتی حداکثر به بخش خدمات غالب، سرمایه داری دو مجموعه از سیاست های عقلایی کردن بخش خدمات را پیاده نمود. یکم، عقلایی یا لاغر کردن بخش خدمات؛ دوم، تا جایی که تیغ سرمایه برید، قوانین و مقررات دولت رفاه ناظر بر استخدام در بخش خدمات دولتی را هرس کرد. برای نمونه، در انگلستان بخش قابل ملاحظه ای از خدمات شوراها ی محلات و شهرها برابر با الزام قانونی به مناقصه گذاشته شدند. شرکت های خصوصی برنده ی مزایده، کارگران این خدمات را دوباره با شرایط بدتر استخدام کردند و...؛

۸-۴ - در فرایند برون رفت از بحران و عقلایی کردن بخش صنعت، سرمایه داری از یک سو صنایع تولیدی جدیدی - تحول صنعت کامپیوتر و مشتقات آن - را پدید آورد. ولی وسعت استخدام کارگر در صنایع جدید بسیار کم تر از آن بود، که بتواند نیروی کار حذف شده از صنایع برچیده شده را جبران کند. توسعه ی غول آسای بخش خدمات (۲۳)، جواب سرمایه داری به این دگردیسی در فرایند تولید اجتماعی بود. گسترش عظیم صنعت خدمات هم راه بود با بسط دیوانه وار بُت و ارگی یا فیتیشیسم کالایی. مارکس می گوید: آرا، نظرات و فرهنگ هر جامعه در تحلیل نهایی متأثر از طبقات حاکم آن جامعه است. سرمایه داری

برای بقا و استمرار تولید ارزش اضافی، هم‌راه با توسعه‌ی غول آسای بخش خدمات، روش زندگی کارگران را نیز متحول کرد. تا دیروز غذا خوردن در رستوران یک تنوع در شیوه‌ی مرسوم زندگی بود. گسترش بخش خدمات با خود شبکه‌ی جهانی «McDonalds» ها، یا صنایع «غذای آماده»، «Fast-food» - ارزان- و بیماری نوینی به نام «چاقی مفرط»، «Obesity»، را هدیه داد.

مارکس در «مانیفست کمونیسم»، در فصل طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر، می‌نویسد: «سرمایه‌داری نمی‌تواند بدون متحول کردن پیوسته‌ی وسایل تولید، و هم‌راه با آن روابط تولیدی و کل روابط اجتماعی، به حیات‌اش ادامه دهد.» بارها نظریه پردازان سرمایه‌داری، اندیشه‌های مارکس را مردود شمرده‌اند. مع الوصف یک گفته‌ی مارکس را صحیح دانسته‌اند و این، همان نقل قول بالاست.

در پیامد بحران اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، سرمایه‌داری تکنولوژی را متحول کرد. صنعت الکترونیک، کامپیوتر، اینترنت، سیستم انتقال سیگنال الکترونیکی «دیجیتال»، «Digital»، تلفن دستی، تلویزیون پلاسما و... را به ارمغان آورد. افزون بر این، دولت رفاه را برچید یا قیچی کرد. ولی همه‌ی این‌ها برای گسترش عظیم بخش خدمات کفایت نکردند. وقتی در سال ۱۸۴۸، مارکس با تیزبینی عوامل قوام ادامه‌ی حیات سرمایه‌داری را توضیح می‌داد. او در همان آن و به سخن دیگر، چگونگی علل افول و مرگ سرمایه‌داری را نیز به ایجاز بیان می‌کرد. در عدم کفایت تحولات بالا، سرمایه‌داری برای گسترش اجباری بخش خدمات به پروژه‌ی بادکنکی صنعت ساختمان و قمار مالی، یا به وجود آوردن سرمایه‌ی «تخیلی»، «Fictitious»، متوسل شد. بنابراین، ما حق داریم، بدون این که ذوق زده شده باشیم، در نهایت متانت و غور بگوییم پیش بینی مارکس و مانیفست‌اش تحقق یافته و سرمایه‌دچار بحران ساختاری شده است؛

۹-۴ - به موازات اقدامات بالا در بازپس‌گیری دستاوردهای شرایط اشتغال، بخشی از صنایع دولتی برچیده و به مراکز

کار ارزان صادر شدند. بخشی دیگر، هم‌چون شرکت‌های گاز، آب، برق، تلفن و... به ثمن بخش به سرمایه‌داران خصوصی فروخته شدند. بالاخره، دولت بخشی دیگر مانند شبکه‌ی راه‌آهن را صرفاً برای از بین بردن قدرت اقتصادی کارگران راه‌آهن سرتاسری قطعه قطعه کرد. سپس بخش‌های متعدد راه‌آهن را - با تضمین دادن یارانه- با قیمت‌های بسیار نازل به بخش خصوصی فروخت. زنده باد خصوصی سازی!

بی‌مناسبت نیست به شگرد دولت سرمایه‌داری در حراج کردن صنایع دولتی اشاره کرد. دولت انگلستان جزء کمی از سهام صنایع خصوصی شده را به کارگران فروخت. (۲۴) مارگارت تاچر ادعا کرد، که با فروش سهام به کارگران، سرمایه‌داری مردمی تاسیس می‌کند.

۵- اصلاح یا رفم بخش مالی و بانکی

کار و سرمایه ضد هم‌دیگرند. سرمایه، کار مرده است. کار موضوع کنش کارگر است. اما در روبرو شدن کار با سرمایه، یا کارگر زنده با کار مرده، این دومی در هیات شخص سرمایه‌دار ظاهر می‌شود. برعکس، کارگر با فروش نیروی کارش از مرتبت انسانی به کالا یا شیئی سقوط می‌کند. سرمایه - کار مرده- در هیات سرمایه‌دار با این کالا یا شیئی روبرو می‌شود. مارکس این وارونگی دوگانه، تبدیل کارگر به شیئی، و حلول سرمایه، کار مرده، در هیات سرمایه‌دار را بیگانگی کار یا بیگانگی کارگر در فرایند تولید سرمایه‌داری می‌نامد.

ظهور دولت رفاه، به نوعی پیش‌روی طبقه‌ی کارگر و متقابلاً پس‌نشینی طبقه‌ی

سرمایه‌دار بود. یکی پیش رفت و دیگری پس. سرمایه‌مجبور گردید یک مجموعه قوانین، مقررات شغلی و رفاهی به نفع کارگران معمول کند. اما این تمام وجوه دولت رفاه نبود؛ چرا که اگر قوانینی به نفع کارگران به تصویب می‌رسید، می‌بایستی قوانینی هم به ضرر سرمایه‌داران تصویب می‌شد. و به تصویب رسیدند. برای نمونه، در فرایند پیاده شدن دولت رفاه، یا قرارداد جدید، فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا، محدودیت‌های مهمی بر فعالیت بانک‌ها اعمال نمود. سپس دول سرمایه‌داری دیگر نیز همین محدودیت‌ها یا کران‌مندی‌ها را اجرا کردند. اما با بروز بحران سرمایه‌داری از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، ورق برگشت. و این بار به دستاوردهای دولت رفاه حمله شد. من در بالا جنبه‌هایی از این یورش علیه سطح زندگی، کار و اشتغال طبقه‌ی کارگر را برشمردم. ولی این حملات سرمایه به دستاوردهای طبقات کارگر کافی نبودند. به موازات این یورش‌ها علیه طبقه‌ی کارگر، سرمایه‌می‌بایستی قوانین و مقرراتی بر له سرمایه‌داران نیز تصویب کند؛ چرا که این بار سرمایه حمله می‌کرد. از این رو، پس پا گذاشتن کارگران می‌بایستی با پا پیش گذاشتن سرمایه‌داران تکمیل می‌شد. دقیقاً در این وجه است، که اصلاحات یا رفم‌های مالی و بانکی رونالد ریگان و مارگارت تاچر، در دهه‌ی ۱۹۸۰، معنا می‌یابند. مصوباتی که به سود موسسات مالی و بانکی تصویب شدند و راه را برای معاملات خطرناک یا ریسکی هموار کردند. برای نمونه، بعد از این بانک می‌توانست به اعتبار شخصی وام گیرنده، به او وام بدهد و نه به پشتوانه‌ی دارایی



او. بانک بر اساس اطمینانی که وام گیرنده از آینده‌ی سرمایه‌گذاری‌اش ارائه می‌داد - داستان درویش و کوزه‌ی ماست، اعتبار در اختیارش می‌گذاشت و... با تسهیلات قانونی صحنه‌ی بس گسترده‌ای برای «قماربازی، یا سفته‌بازی»، Speculation، بانک‌ها آراسته شد. پول به سهولت به بازارهای بورس لندن و نیویورک و... وارد و از آن جاها خارج شدند. با رفرم موسسات مالی و بانکی، ما با واژه‌های جدید «نان - دام»، Non-dom، «سیف هویین»، Safe haven، «یابی»، Yuppie، و «تکس هالی دی» (۲۵)، Tax holiday، آشنا می‌شویم. این دروغ سبزه بدر است، که بحران سرمایه‌داری جهان ندانم کاری و محصول حرص و آز چند نفر بانک‌دار بوده است. بلکه این بحران معلول تمام آن شرایطی بود، که سرمایه‌داری برای برون‌رفت از بحران اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ مجبور شد شرایط قمار کردن سیستم مالی بانکی را تامین کند.

۶- مدیریت جدید

در فرایند حمله به دولت رفاه، خصوصی سازی موسسات تولیدی و انتقال از بخش صنعتی غالب به بخش خدماتی مسلط، گونه‌ی نوینی از مدیریت، مخصوصاً در بخش خدمات، ظهور کرد. بر زمینه‌ی انگیزه‌ی خیره کننده‌ی مالی، این مدیریت از جانب سهام‌داران - یک یا چند کلان سرمایه‌دار بیش‌ترین تعداد سهام را در اختیار دارند - با هدف کسب بیش‌ترین ارزش اضافی موسسات را اداره می‌کنند. اگر در دوره‌ی دولت رفاه، موانع سخت در مقابل اخراج وجود داشت، مدیریت نوین حکم «خواستنی استخدام کن، خوشتر نیامد اخراج کن»، Hire and fire، را از دولت سرمایه‌داری دریافت کرد. مدیریت جدید حقوق‌های بسیار بالا - تا رقم‌های هشت رقمی - (۲۶) پاداش‌های هنگفت پولی و هزاران سهام - با قیمت بسیار نازل‌تر از قیمت سهام در بازار بورس - به نام «Share option» و حقوق بازنشستگی کلان دریافت کردند. (۲۷) ولی صبر کنید، این همه تمام آن حجم انگیزه‌ی مالی مدیریت برای خلق سرمایه‌ی تخیلی نبود. بالاخره، زمانی که یک مدیرکل شرکت‌اش را ترک می‌کند، یک چک چاق به عنوان هدیه‌ی وداع «گلدن هند شک»، Golden handshake، به وی داده می‌شد.

ظاهراً، در ازای امتیازات افسانه‌ای بالا،

یک خصلت برجسته‌ی مدیریت جدید بازسازی موسسات متضرر بود. با بروز بحران سرمایه‌داری، هویدا شد که در موارد زیادی فرایند بالا حقیقتاً موجب سودآوری موسسات نشده بود، بلکه آن چه انجام‌اش داده بودند، حاصل‌اش علاج کاملاً کوتاه و نه دراز مدت موسسات بود.

۱-۶ - فرایند تولید سرمایه‌ی «تخیلی مالی»، Fictitious Capital، منبع تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه‌ی فرایند تولید صنعتی است. با رعایت موازنه‌ی قدرت طبقاتی، سرمایه‌دار نیروی کار کارگر را برای زمان معینی به قیمتی می‌خرد. ولی در فرایند تولید، نیروی کار کارگر کالا یا کالاهایی با ارزشی بیش‌تر از قیمت خرید نیروی کار تولید می‌کند. مابه‌التفاوت بین ارزش کالا یا کالاهای کارگر و قیمت فروش نیروی کار در زمان معین، ارزش اضافی را تشکیل می‌دهد. سرمایه‌دار این ارزش اضافی را مصادره می‌کند. بنابراین، منبع ارزش اضافی یا انباشت سرمایه، نیروی کار کارگر یا سرمایه‌ی متغیر است. تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه در سرمایه‌ی ثابت - وسایل تولید، ساختمان‌ها - عینیت می‌یابد. قسمتی از ارزش اضافی جامعه در فرایند مبادله، سرمایه‌ی مالی را تشکیل می‌دهد. اما با انجام رفرم‌های بالا، جزیی از سرمایه‌ی مالی از ارزش اضافی تولید شده‌ی فرایند تولید اجتماعی فراهم شد. فرشیتم دیگر سرمایه‌ی مالی را افزایش ارزش سهام بازار بورس تشکیل دادند. این افزایش سهام یا پشتوانه‌اش متزلزل و یا فاقد پشتوانه بود. به سخن دیگر، محصول قماربازی در بازار بورس و بخش مالی بود. بنابراین، فرایند تولید سرمایه‌ی تخیلی را قماربازی مالی تشکیل داد. اگر نیروی کار کارگر منشاء تولید ارزش اضافی و انباشت سرمایه را تشکیل می‌دهد، قماربازی مالی منشاء تولید سرمایه‌ی تخیلی است. حذف قمار بازی برابر است با از بین رفتن فرایند تولید سرمایه‌ی تخیلی. از بین رفتن این دومی، به فعالیت قابل توجهی از بخش مالی پایان می‌دهد. پس سرمایه‌داری را گریزی از قمار مالی نیست.

۷- اتحادیه‌های کارگری

اگر اتحادیه‌های کارگری یک پای پیاده

شدن دولت رفاه بودند، آن‌ها همان نقش را در برچیده شدن تمامی یا بخشی از دستاوردهای دولت رفاه بازی کردند. این دومی نه فرض، بلکه واقعیتی بودند که بازتاب‌شان در سالن‌های جلسات کنگره‌های اتحادیه‌های کارگری از زبان رهبران اتحادیه‌ها بازگو شدند؛ ستایش چرخش به راست و تقبیح دیدگاه‌های چپ و در انگلستان، دریافت القاب لردی.

تاریخاً، کارگران در مقابل سرمایه‌داران و سرمایه متشکل شدند. بهم آمدن کارگران، خصلتی واحد داشت - اقتصاد از سیاست جدا نبود. تا پیش از دهه‌ی ۱۸۶۰، کارگران هم حول خواست‌های اقتصادی و هم سیاسی مبارزه می‌کردند. زمانی این وجه و دوره‌ای دیگر آن خصلت برجسته می‌شد. در انقلاب دموکراتیک انگلستان، در ۱۶۴۸، جنبش مساوات طلبان به وجود آمد. این اولین جنبش فراگیر شورایی از پایین بود. در این برآمد اجتماعی، اولین شوراهای سربازان و افسران دون پایه در هماهنگی با فعالان غیر نظامی مساوات طلب تشکیل گردید. این شورا تا آستانه‌ی نفی کل سیستم سیاسی پیش رفت. در اوایل قرن نوزدهم، جنبش سیاسی کارگران نساجی معروف به «لودایتس»، Luddites، ظهور کرد. سپس از دهه‌ی چهارم تا شصت هفتمین قرن، جنبش سیاسی چارتیست‌ها سر بلند کردند. در اواخر دهه‌ی ۱۸۶۰، مارکس بیانیه‌ی معروف‌اش «گذشته، حال و آینده‌ی اتحادیه‌ها» را خطاب به اتحادیه‌های کارگری اعلام کرد. مارکس در بیانیه‌اش می‌گوید: اتحادیه‌ها نباید توجه خود را تنها به فعالیت‌های دفاعی - بهبود شرایط اقتصادی - معطوف کنند، بلکه آن‌ها باید به افق فراتر رهایی طبقه‌ی کارگر، به حرکت تهاجمی علیه سرمایه بنگرند. اما هنوز مرکب نوشته‌ی مارکس خشک نشده بود، که بر خلاف توصیه‌ی او، اتحادیه‌های کارگری انگلستان به جزیی از کارکرد روابط سرمایه‌داری سقوط کردند. با پایان قرن نوزدهم و بنا به شرایط اوایل قرن بیستم، اتحادیه‌های کارگری انگلستان به سوی سوسیال دموکراسی روی آوردند. برنامه‌ی سیاسی این دومی، تحول قطره چکانی جامعه‌ی سرمایه‌داری به جامعه‌ی هم‌یاری از راه پارلمان - قانونیت سرمایه‌داری - تعریف گردید. با این رویکرد، بدعت بازوی اقتصادی و بازوی سیاسی جدا از هم دیگر زایش کردند. در این تقسیم کار، اتحادیه‌ها

موظف شدند در محدوده‌ی خواست‌های اقتصادی فعالیت کنند. فعالیت سیاسی برای کارگران حرام شد. در مقابل، بازوی سیاسی یا فعالیت سیاسی به سوسیال دموکراسی و نمایندگان در پارلمان اختصاص یافت. بالاخره، در پیامد بحران اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، همه جا پرونده‌ی سوسیالیسم قطره چکانی سوسیال دموکراسی بسته شد. در انگلستان، این چرخش با دو اقدام نمادین گردید. یکم، قلم گرفتن «ماده‌ی چهار آرتیکل فور»، Article four، یعنی ویتترین همگانی کردن وسایل تولید، از برنامه‌ی سوسیال دموکراسی حزب کارگر؛ دوم، تغییر نام حزب کارگر به حزب کارگر نو. بدین ترتیب، نقش بازوان دوگانه‌ی اقتصادی و سیاسی نیز به پایان رسید و زمین زیر پای اتحادیه‌ها خالی شد.

اکنون که به این جا رسیدیم، باید به این سؤال پایه‌ای جواب داد: آیا اصلاحات یا رفرم‌های دهه‌ی هشتاد قرن بیستم بر یک پایه‌ی استوار بنا شدند؟ یا این که بنیاد این اصلاحات بر زمین سست، شالوده‌ریزی شده بود. آیا این صرفاً یک اشتباه بزرگ سرمایه‌داری بوده است؟ یا این که نه خیر، برای سرمایه‌داری جهان دیگر بنیان محکمی برای برون‌رفت از بحران‌ها باقی نمانده است، به این دلیل که سرمایه‌داری جهانی دچار بحران ساختاری شده است.

من در بالا بیان کردم، که یک ویژگی جواب سرمایه به بحران اواخر دهه‌ی هفتاد قرن بیستم، لاغر کردن بخش فرایند تولیدات صنعتی بود. با این راه‌کار، بخش خدمات به موقعیت غالب فرایند تولید اجتماعی عروج کرد. اما بخش خدمات چه جایگاهی در فرایند تولید اجتماعی ایفا می‌کند؟ جوابش روشن است. بخش خدمات به بخش کارگران تولیدی، سرویس یا زواری می‌دهد. اما حجم و وسعت زواری بخش خدمات، تابعی از قیمت فروش نیروی کار یا دست‌مزد کارگر است. و این دومی، تابعی از فرایند تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه است. بنابراین، سرمایه‌داری نمی‌تواند بی ملاحظه‌ی فرایند تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه، دست‌مزد یا قدرت خرید کارگر را افزایش دهد. دست‌مزد یا قیمت فروش نیروی کار یا قدرت خرید کارگر، رابطه‌ی معکوسی با فرایند تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه دارد. افزایش یکی موجب کاهش دیگری است. این دو ضد

هم‌دیگرند. تضاد بین افزایش قیمت فروش نیروی کار و تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه، جلوه‌ی دیگری از تضاد بین کار و سرمایه یا تضاد بین طبقه‌ی کارگر با طبقه‌ی سرمایه‌دار را رقم می‌زند.

بخش خدمات از موقعیت حداقل به بخش حداکثر در فرایند تولید اجتماعی ترقی کرد. افزایش بخش خدمات هرگز مدیون جهش‌وار افزایش بهای نیروی کار کارگران بخش تولید کننده‌ی ارزش اضافی نبوده است. به سخن دیگر، افزایش حجم مصارف کارگران صنعتی، موتور توسعه‌ی غول آسای بخش خدمات را نساختند. پس منشاء افزایش سرمایه‌ی وارد در فرایند تولید بخش خدمات از کجا تامین شدند؟

۷-۱ - قطعاً فرایند عقلایی کردن بخش تولیدات صنعتی، موجب بالا رفتن نقدینگی و رونق سهام این شرکت‌ها در بازار بورس گردید. از یک طرف، کارخانجاتی فروخته شدند و از سوی دیگر، کارخانجاتی عقلایی گردیدند. با فرایند عقلایی کردن، بارآوری کار یا تولید ارزش اضافی مؤسسات تولیدی افزایش یافت. حاصل این که، ارزش سهام شرکت‌ها در بازار بورس ترقی کرد؛

۷-۲ - انجام اصلاحات در کارکرد بازار بورس، مشتریان سرمایه‌دار بیش‌تری را به معاملات سهام بازار بورس جلب کرد. خزانه‌داری انگلستان با فراهم کردن تسهیلات مالیاتی سخاوتمندانه، مؤسسات مالی و بانکی خارجی را تشویق به سرمایه‌گذاری در انگلستان کرد؛

۷-۳ - در گذشته تعداد نه چندان کمی از مؤسسات مالی و بانکی، مانند بانک‌های رهنی و مشابه، شرکت‌های سهامی نبودند. منبع کسب سرمایه‌ی این مؤسسات، بازپرداخت اقساط رهن و پس‌انداز مشتریان بود. با اصلاحات بازار بورس، این مؤسسات یکی بعد از دیگری شرکت سهامی گردیده و سهام‌شان در بازار بورس معامله شدند. دلیل جلب شدن این مؤسسات به بازار بورس، دست‌رسی به منابع مالی فراتر از امکانات پیشین بود. این فرایند نیز حجم جدیدی از سهام را وارد بازار بورس کرد؛

۷-۴ - بانک‌ها به دو بازوی بخش

سرمایه‌گذاری و ارائه‌ی خدمات به مشتریان متعارف تقسیم می‌شوند. پیش از اصلاحات بالا، قوانین و مقررات سختی، به ویژه برای تنظیم فعالیت بخش سرمایه‌گذاری بانک‌ها و مؤسسات مالی، تدوین شده بود. مطابق با این قوانین، بانک‌ها اجازه نداشتند فراتر از حد معینی وارد معاملات مالی گردند. موسسه‌ی مالی می‌بایستی سرمایه و فعالیت‌هایش را بیمه می‌کرد. با اصلاحات بالا، این محدودیت‌ها علیه قماربازی مالی حذف شدند. دیروز بانک نمی‌توانست به فردی بر پایه‌ی آشنایی و ارائه‌ی تصویری از سرمایه‌گذاری‌اش به سهولت اعتبار کلان بدهد. ولی امروز چنین سرمایه‌گذاری‌ای ممکن شده است؛

۷-۵ - سرمایه‌داری قادر نبود با افزایش دست‌مزد، یا قیمت نیروی کار کارگران، حجم مصرف کارگران را افزایش داده و از این طریق بخش خدمات را گسترش دهد. در عوض، سرمایه‌تدبیری دیگر کرد. با انتقال ماشین‌آلات تولیدی و سرمایه‌ی مالی به حوزه‌های کار ارزان و متقابلاً کالاهای وارداتی ارزان‌تر (۲۸)، قدرت خرید طبقات کارگر را افزایش داد. اما این راه‌برد تیغی دولبه شد. لبه‌ی دوم این که، سیل نایبستای واردات بر حجم صادرات پیشی گرفت و کسری موازنه پرداخت بین واردات و صادرات دره‌وار دهان گشود. اکنون سرمایه‌داری آمریکا یک کسری موازنه پرداخت سالانه نزدیک به سه چهارم تریلیون دلار، در تجارت با چین به بار آورده است. چین بیش از یک تریلیون دلار اوراق قرضه‌ی آمریکا را خریده است. شیشه‌ی عمر آمریکا در دست چین و شیشه‌ی زندگی چین در دست آمریکاست. اگر چین وجوه اوراق بهادارش را از آمریکا بیرون بکشد، دلار ضعیف سقوط خواهد کرد. اگر آمریکا کالا از چین وارد نکند، صنایع چین دچار بحران مرگ بار خواهند شد؛

۷-۶ - قدرت خرید یا حجم مصرف طبقه‌ی کارگر نسبت مستقیمی با قیمت نیروی کار کارگر دارد. گذشته از راه و کارهای بالا، برای افزایش باز هم بیش‌تر امکان خرید طبقه‌ی کارگر، سرمایه به ترفند مقروض کردن کارگران متوسل



برای مصرف زندگی تجملی اش هزینه کند، به آهنگ فرایند انباشت در دپارتمان تولید وسایل تولید آسیب خواهد رسانید. به همان سیاق، اگر قیمت فروش نیروی کار یا دست‌مزد کارگر افزایش یابد، نرخ تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه کاهش می‌یابد. بنابراین، حد و حدود بخش خدمات تابعی از مصارف کارگر و سرمایه‌دار است. بر خلاف حوزه‌ی تولید صنعتی، بخش خدمات قائم به ذات نیست، بلکه تابعی از حوزه‌ی تولید صنعتی است. به سخن دیگر، بخش خدمات ارزش اضافی تولید نمی‌کند. شاید گفته شود این استنتاج خلاف واقعیت است. پس، جایگاه صدور فیلم‌های صنایع فیلم‌سازی هالیوود، بالی، صنعت گردش‌گری و... کجا قرار می‌گیرند. مگر نه این که در فرایند تولید «خدمات بخش غالب»، چندین میلیارد کارگران جهان اشتغال دارند؟ آری شمارش درست است، ولی نتیجه‌گیری نادرست. بخش خدمات با تمام عرض و طولش، و علی‌رغم این که جایگاه غالب فرایند تولید را تشکیل می‌دهد، ولی منبع ارزش اضافی نیست. ظاهراً لاس و گاس آمریکا و دبی - بغل دست ایران - هر دو به مثابه صنعت خدمات، ارزش اضافی تولید می‌کنند. ولی ارزش اضافی واقعی، یا ارزی که به این دو مکان وارد می‌شوند، جاهای دیگر تولید شده‌اند.

اگر دنیای سرمایه‌داری را فراموش کنیم، و دیدمان محصور لاس و گاس و دبی گردد، در آن صورت به نادرست این دو ارزش اضافی تولید خواهند کرد. اما اگر سرمایه را در بُعد جهانی بنگریم، میلیاردها کارگر، دختر بچه، پسر بچه، دختر و زن و پسر و مرد کارگر، را خواهیم دید که روزانه یک دلار دست‌مزد می‌گیرند. روشن است که جزیی از هزینه‌ی زندگی این کارگران مسافرت به لاس و گاس و دبی و... نیست، ولی سرمایه‌دارانی که این کارگران را در اقصی نقاط دنیا استثمار می‌کنند، می‌توانند به لاس و گاس و دبی بروند. در بُعد محدود ممکن است این جزء یا آن جزء حوزه‌ی خدمات، ارزش اضافی تولید کند. ولی در گستره‌ی فراخ جهان سرمایه‌داری چنین نیست. بخش معینی از کارگران جهان سرمایه‌داری مقدار معینی ارزش اضافی تولید می‌کنند. این حجم ارزش اضافی توسط بخش‌های گوناگون طبقات سرمایه‌دار جهان مصادره می‌شود. یک بخش سرمایه‌دار اندازه‌ی بیش‌تر، دیگری کم‌تر



معادل پولی و اوراق بهادار ظاهر می‌گردد. اگر ارزش اسمی حجم پول و اوراق بهادار بیش‌تر از حجم ارزش واقعی تولید اجتماعی باشد، در آن صورت روشن است که ارزش اسمی حجم پول و اوراق بهادار به نادرست ارزش بیش‌تری از ارزش واقعی تولید شده‌ی اجتماعی را نمایندگی می‌کنند. به سخن دیگر، حجم پول و اعتبارات یا اوراق بهادار موجود، درصدی از ارزش‌شان را از دست می‌دهند. این کاهش به سادگی در تغییر قدرت خرید پول خود را بروز می‌دهد. مردم هر روز با این امر عادی روبرو می‌شوند. وقتی قدرت خرید پول کاهش می‌یابد، این پدیده خود را در گران‌تر شدن قیمت اجناس نشان می‌دهد.

مطابق داده‌های تولید اجتماعی در پایین متن، درصد بیش‌تر تولید اجتماعی سرمایه‌داری را بخش خدمات تشکیل می‌دهد. این دگرگونی نوین در فرایند تولید اجتماعی منجر به کاهش تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه‌ی جهانی شده است. دلیل‌اش ساده است. مارکس فرایند انباشت سرمایه را به سه دپارتمان: الف: کارخانجات تولید مصارف کارگران؛ ب: کارخانجات تولید وسایل تولید؛ پ: تولید وسایل تجملی طبقه‌ی سرمایه‌دار؛ تقسیم می‌کند.

برابر با تقسیم بندی بالا، تمام حجم بخش خدمات به حجم مصارف دو طبقه‌ی اجتماعی، طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه‌دار، بستگی دارد. هم‌چنین این نیز گفته شود، که مصارف هر دو طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار تابعی از فرایند تولید ارزش اضافی است. اگر طبقه‌ی سرمایه‌دار زیادی از ارزش اضافی تصاحب شده از طبقه‌ی کارگر را

شد. ظاهراً این یک راه‌کار سهل و آسان بود. اگر تا دیروز شرایط وام سفت و سخت بودند، سرمایه با سهولت به کارگران وام داد. رشد کلان خرید با «کارت اعتبار»، Credit card، کوه آتشفشان بدهی را آفرید؛

۷-۷ - کمبود مسکن از یک طرف و رواج زیباسازی منزل یک پایه‌ی عظیم گسترش بخش خدمات گردید. قیمت منزل بالاتر و بالاتر رفت یا گران‌تر و گران‌تر شد. سرمایه خیال می‌کرد، که این اسب هم‌چنان چهارنعل به پیش خواهد تازید. این چنین بود که به فرمان سرمایه، حتا عامیانه‌ترین واژه‌ی اقتصادی - یعنی تورم - بازسازی شد. وقتی قیمت نان و روغن و... افزایش می‌یابد، دولت این افزایش را در بالاتر رفتن نرخ تورم تعریف می‌کند، تورم در قیمت نان و روغن... ولی سرمایه‌داری آمریکا، انگلستان و... افزایش افسار گسیخته‌ی قیمت منزل - دو رقمی در سال - را به عنون بروز تورم در حوزه‌ی مسکن به رسمیت نشناختند. از این رو، به طور آگاهانه تورم مسکن در جدول محاسبه‌ی اقلام تورم منظور نشد. سرمایه‌داری جهان هیچ تمهیدی برای پایین آوردن تورم قیمت منزل در چهار گوشه‌ی دنیا اعمال نکرد.

۸ - سرمایه‌ی «تفیلی یا مجازی»، Fictitious capital، بنیاد بمران جهان سرمایه‌داری

در فرایند تولید اجتماعی، حجم معینی از ارزش تولید می‌شود. این اندازه از ارزش در

و آن یکی اصلا ارزش اضافی نصیب‌اش نمی‌شود. با تغییر ریل از بخش صنعت غالب به بخش خدمات حداکثر، تمام بروزاتی که در بالا به آن‌ها اشاره شدند، نه یک راه کار اختیاری و نه تدبیری ساده، بلکه معضل فرایند انباشت سرمایه انتخاب بالا را برای سرمایه‌داری جهان ضروری کرده بود. بر پایه‌ی صنعت مسکن، اعتبارات و قمارهای کلان بازارهای بورس، یک ارقام نجومی ده‌ها تریلیون دلار، ارزش اسمی تولید گردید. این ارزش اسمی نجومی در نماد اوراق بهادار و سهام بورس یا پشتوانه‌ی مادی نداشتند، یا آن جا که خانه‌های رهنی پشتوانه‌ی اوراق بهادار بودند، متزلزل بود. قیمت منازل رشدی شتاب‌وار پیدا کرد، ولی دست‌مزد کارگران ایستا ماند. دره‌ی عظیمی بین رشد قیمت منازل و رکود دست‌مزدها دهان باز کرد. بسیاری از کارگران، گذشته از اقساط رهن به درون تله‌ی وام‌های دیگر، مخصوصاً تب خرید با «کارت اعتبار» افتادند.

من در بالا از مارکس نقل قول آوردم، که گفته بود: سرمایه‌داری وقتی به صرافت تحقیق فرایند تولید می‌افتد، که با بحران روبرو گردد. سرمایه‌داری نه می‌فهمید و نه قادر بود جلوی افزایش سهام بورس‌ها را لگام بزند و نه سیر صعودی بالا رفتن قیمت منازل را. به این دلیل ساده، که چنین اقدامی به معنای به صدا در آوردن آژیر خطر و بهم ریختن اوضاع اقتصادی می‌شد. اما ناخواسته، خواسته شد، و خارج از اراده‌ی سرمایه و سرمایه‌داری، آن چه انتظارش نمی‌رفت، دق الباب کرد. افزایش سرسام‌آور قیمت یا تورم مسکن و رشد بادکنکی نقدینگی، به تورم اقلام مصرفی کارگران کشیده شد. سرمایه‌داری مجبور شد برای مبارزه با تورم، نرخ بهره‌ی بانکی را افزایش دهد. افزایش نرخ بهره‌ی بانکی به افزایش اقساط رهن کشیده شد. کارگران نتوانستند اقساط رهن را بپردازند. آژیر به صدا در آمد. قیمت منازل سقوط کرد. بسیاری از منازل روی دست بانک‌های رهنی ماندند. در مواردی بانک‌های رهنی ترجیح دادند، که حتا منازل خالی را با بولدوزر ویران کنند، یادآور به دریا ریختن گندم در گذشته. بحران زنجیروار موسسات مالی و بانکی را در نوریدید. تریلیون‌ها دلار اوراق بهادار، ارزش‌شان تا حد تمیز کردن صاحبان‌شان در توالی کاهش یافتند؛ البته اگر این کاغذها ارزش استفاده برای توالی را داشتند. «سرمایه‌ی خیالی یا مجازی»،

Fictitious، زهرش را ریخت.

در گذشته، بحران‌های سرمایه‌داری در بخش صنعت یا بحران صنعت ظاهر می‌شدند. اما بحران سرمایه‌داری جاری در شکل بحران مالی بیرون زد. با بروز این پدیده‌ی تازه، سرمایه‌داری بهتر دید به جای کاربرد بحران مالی، از واژه‌ی شکنندگی اعتبار «کردیت کراچ» Credit Crunch، استفاده کند.

سرمایه‌داری با بی‌قیدی این توهم را تلقین می‌کند، که پول پول می‌آورد. اگر چنین بود، دولت‌ها نیازی به فرایند تولید و مشکل اعتصاب کارگر نداشتند. می‌رفتند پول چاپ می‌کردند و همه چیز به خوشی و خرمی می‌گذشت. مارکس می‌گوید: کالاهای معادل با هم دیگر مبادله می‌شوند. برابری مبادله‌ی کالاها به مقدار برابر کار اجتماعاً ضروری تجسم یافته در کالاها بستگی دارد. هر مقدار کار مفید در کالا، در نماد وجه معینی از پول کاغذی نمایندگی می‌شود. به محض این که پول کاغذی یا اوراق بهادار تجسم مقادیر معینی از کار مرده را از دست بدهند، دیگر نه اسکناس، یا پول کاغذی، بلکه به موقعیت ورق پاره تنزل می‌کنند.

تغییر ریل سرمایه‌داری از بخش غالب صنعتی به بخش خدمات حداکثر، با خود پدیده‌ی نوینی در فرایند تولید اجتماعی به وجود آورد. موسسات مالی و بانکی نقش ویژه‌ای در کل فرایند تولید و در بخش خدمات پیدا کردند. با این تحول، بخش خدمات بستر بروز سرمایه‌ی خیالی گردید. با فرو رفتن موسسات مالی در عظیم‌ترین بحران سرمایه‌داری جهان، خصلت دوم این بحران عیان شد. در بحران‌های گذشته، دکترین کینز در خدمت جان گرفتن بخش صنعت به کار می‌رفت. دولت‌های سرمایه‌داری، به هزینه‌ی طبقات کارگر، به بخش صنعت اعتبار می‌دادند. عروج بخش خدمات به مثابه بخش غالب فرایند تولید اجتماعی و نقش برجسته‌ی موسسات مالی چگونگی اعمال سیاست کینزی را دگرگون کرد. از بین رفتن تریلیون‌ها دلار دارایی بانک‌ها، کل سیستم اقتصاد سرمایه‌داری را جدا به مخاطره انداخت. (در انگلستان و در بخش ساختمانی حدود پنجاه و چهار هزار کارگر بیکار شدند. در بخش مالی بیش از دویست هزار نفر شغل‌شان را از دست دادند.) گر چه سرمایه‌داری دخالت دولت در اقتصاد و راه کار کینزی را از دهه‌ی ۱۹۸۰ محکوم کرد، ولی دوباره به سراغ دخالت دولت

و سیاست کینز رفت. باز به همان دلایل تغییر ریل، این بار سیاست کینز عمدتاً در خدمت نجات بانک‌ها و موسسات مالی قرار گرفت. در مقابل، دولت‌ها اجازه دادند که کارخانه‌ها بسته شوند. این خصلت سوم بحران سرمایه‌داری جهانی شد.

در بحران‌های گذشته، در پی طوفان بحران و با عقلایی کردن فرایند تولید اجتماعی مبتنی بر بخش صنعتی غالب، فرایند تولید سرمایه‌ی دوباره جان می‌گرفت. اکنون سرمایه‌داری، بعد از دو سال تلاطم بحران، تازه باید فکری به حال کسری بودجه‌ها و انبار اعتبارات کمکی به موسسات مالی و بانکی را بکند. دولت‌ها مجبورند برای کاستن از کسری بودجه‌های دهان باز کرده، بخش‌هایی از خدمات را هرس کنند. و میلیون‌ها کارگر دیگر به جرگه‌ی کارگران بیکار بپیوندند. (۲۹) این خصلت چهارم بحران سرمایه‌داری جاری است.

ظاهراً این بار نیز بحران سرمایه‌داری باید جایش را به رونق اقتصادی و دور جدیدی از فرایند تولید ارزش اضافی بدهد. و ظاهراً همان فرایند پیشین دوباره تجربه گردد. اما بحران جاری در نمود بحران مالی بیش از آن بی اعتبار گردیده است، تا بی وقفه در پس بحران سرمایه‌داری جاری، دوباره پروژه‌ی رونق اقتصادی بر بستر سرمایه‌داری تخیلی تجربه شود. آلمان و فرانسه در یک سو و آمریکا و انگلستان در جانب دیگر با هم‌دیگر دعوای جدی دارند. جناح صنعتی طرف‌دار مهار کردن و آمریکا و انگلستان مخالف گذاشتن قید و بند بر کارکرد بانک‌ها هستند. (۳۰) بانک‌های آمریکا، انگلستان و... تولید سرمایه‌ی تخیلی - قماربازی مالی - را به جزء مهمی از فرایند تولید اجتماعی ارتقا داده‌اند. بنابراین، برون‌رفت از بحران باید دوباره با رونق گرفتن بخش خدمات، و به ویژه قماربازی مالی، بر پایه‌ی سرمایه‌ی تخیلی تحقق یابد. با این بحث، منطقی به موضوع آچماز شدن فرایند برون‌رفت از بحران بر پایه‌ی رشد بخش خدمات می‌رسیم. شق‌های دیگر برون‌رفت از بحران سرمایه‌داری چگونه؟ آیا سرمایه‌داری می‌تواند برای پایین آوردن ترکیب ارگانیک، یا ساده‌تر بگوییم سرمایه ثابت، از ساز و کار خوف‌ناک جنگ بهره‌گیرد؟ البته که نه؛ چرا که تسلیحات اتمی فراتر از سرمایه‌ی ثابت حیات بشریت را تهدید خواهد کرد. باقی می‌ماند فاشیسم. ولی اقبال به فاشیسم یک



راه کار عام سرمایه برای برون رفت از بحران سرمایه داری نیست. در گذشته، فاشیسم هیتلری با کسب قدرت به زودی جنگ را جواب مطلوب سرمایه داری دید. بر فرض محال، سرمایه داری برای برون رفت از بحران دموکراسی بورژوازی را برچیده و به اعمال قهر علیه طبقات کارگر متوسل گردد. اعمال قهر، هزینه بسیار گزاف امنیتی را به سرمایه تحمیل خواهد کرد. بالاخره، بعد از دوره کوتاهی از اعمال قهر، جامعه باید به وضعیت متعارف برگشته و دوباره فرایند انباشت سرمایه را آغاز کند.

بدین ترتیب، در نبود راه کار برون رفت از بحران، سرمایه وارد بحران ساختاری شده است. اما نباید فراموش کرد، که سرمایه اجتماعی در بعد جهانی یک فرایند ناهمگن است. به سخن دیگر، به دلیل ناهمگن بودن ساختار سرمایه داری، درجه شدت بحران در همه بخش های تولید سرمایه داری جهانی یک سان نیست. امروز، آمریکا، انگلستان، اسپانیا، ایتالیا، یونان، پرتغال، ایرلند، مجارستان، ایسلند، ترکیه و... دچار بیش ترین لطمات بحران جاری شده اند. من در بالا اشاره کردم، که آهنگ رشد چین نمی تواند هم چنان و بدون سکنه ادامه یابد. چین، در آینده ای نزدیک، با افزایش بیش تر ترکیب ارگانیک سرمایه در کام بحران فرو خواهد رفت.

۹- تداوم بحران، بی اعتبار شدن اتحادیه های کارگری و دورنمای برآمد مبارزات طبقات کارگر جهان

یک مشاهده و ارزیابی عینی از عواقب بحران نشان می دهد که:

۹-۱ - سرمایه داری، برای بقای سرمایه، پیوسته به شرایط کار و معیشت کارگران حمله می کند؛

۹-۲ - از اتحادیه های کارگری انتظار می رود در مقابل این یورش های سرمایه مقاومت کنند، ولی اتحادیه های کارگری بخشی از کارکرد روابط سرمایه داریند. یک جنبه از این وابستگی به سرمایه، فعالیت اتحادیه ها در چهارچوب قانونی، یا احترام به قوانین ضد کارگری، سرمایه داری است. اتحادیه ها نیک می دانند، که نباید از چهارچوب قانونی، یا خط قرمز سرمایه، یا فراتر بگذارند. به همین دلیل نیز امروز اتحادیه ها در دفاع از شرایط کار و معیشت کارگران عاجزند؛

۹-۳ - در حمله به کارگران، کل طبقه ی سرمایه دار از سرمایه داران پشتیبانی می کنند. نمونه های متاخر، دولت انگلستان، سرمایه داران، ایدئولوگ ها و رسانه های گروهی از اعتصاب کارگران مهمان دار شرکت هواپیمایی انگلیس و کارگران راه آهن انتقاد کردند؛

۹-۴ - تشکلات اتحادیه ای، به معنای عرفی یا کلاسیک، واقعا تشکلات اصناف تعریف شده ی کارگری نیستند، بلکه شما مشاهده می کنید که جمعی از کارگران یک صنف در یک اتحادیه و بخشی دیگر از کارگران همان صنف در اتحادیه ای دیگر عضویت دارند. برای نمونه، اتحادیه ی «یونایت»، Unite، و اتحادیه ی «کارگران شهرداری و کارگران سازنده ی دستگاه های بخار»، unicipal Boiler Union &. هر دو بخشی از کارگران صنعتی و خدمات را نمایندگی می کنند. از این گذشته، اتحادیه ی دومی، نصفی از معنای واقعی وجودی اش را از دست داده است. چرا که صنف سازنده ی دستگاه های بخار، دهه ها است از بین رفته است. نمونه ی دیگر، کارگران راه آهن به سه اتحادیه ی کارگران عادی، رانندگان و کارگران حقوق بگیر تقسیم شده است. ملاحظه می شود که از یک طرف، وحدت طبقه ی کارگر وسیعا شقه شقه گردیده است و از سوی دیگر، حتا در یک صنف، اتحادیه قادر نیست به قدرت هم بستگی فراملی صنف اش تکیه کرده و با ماشین قدرت کل طبقه ی سرمایه دار مقابله کند. نمونه اش در اعتصاب جاری کارگران مهمان دار شرکت هواپیمایی انگلستان، رهبری اتحادیه ی «یونایت» با اتحادیه های شرکت های هواپیمایی فراملی تماس گرفت، ولی هیچ اطلاعی از نتیجه ی آن علنی نشد؛

۹-۵ - اتحادیه های کارگری از کارگران فراگیر و مقامات اتحادیه تشکیل شده اند. در حملات سرمایه، این کارگرانند که بیکار می شوند و نه مقامات اتحادیه. بنابراین، تداوم یورش به کارگران پایه های عینی و مادی جدایی بدنه ی کارگری را از مقامات رهبری «سرمایه محور» اتحادیه فراهم خواهد کرد؛

۹-۶ - قوانین ضد کارگری و ضد اتحادیه ای، حق اعتصاب را محدود کرده است. اما هنوز کارگران از حق محدود

اعتصاب برای دفاع از شرایط کار استفاده می کنند. بحران اقتصادی، زمینه ی عینی رشد اعتراضات کارگری را فراهم کرده است. هر پیروزی در یک اعتصاب، اعتماد به نفس کارگران را بالا خواهد برد. در چنین شرایطی، طبقه ی سرمایه دار اقدام به استفاده از قوانین ضد کارگری و ضد اتحادیه ای در سطح جدیدی گردیده است. در چند ماه گذشته، دو بار سرمایه داران از ابزار قانون برای مختل کردن اعتصاب کارگران استفاده کرده اند. شرکت های هواپیمایی انگلستان و راه آهن به دادگاه شکایت کردند، که گویا اتحادیه های مربوطه در رای گیری برای اعتصاب تقلب کرده بودند. دادگاه در هر دو مورد به نفع سرمایه دارن حکم داد. اما شکایت اتحادیه ی «یونایت» از شرکت هواپیمایی انگلستان را رد کرد. اتحادیه ی «یونایت» دوباره رای گیری کرد و مهمان داران به نفع اعتصاب رای دادند. اکنون اتحادیه ی راه آهن در فرایند رای گیری جدید می باشد. اما گفتنی است که برای طبقه ی سرمایه دار، استفاده از قانون به نیت سنگ اندازی در عملی شدن اعتصاب نمی تواند بی پایان باشد. استفاده از ابزار قانون برای اختلال در عمل اعتصاب کارگران، اسلحه ای دولبه است.

بنا بر مجموعه ی دلایل بالا، بحران سرمایه داری جهان زمینه ی مساعد جدایی بدنه ی کارگری از رهبری اتحادیه ها و کسب آگاهی طبقاتی و دورنمای مبارزات ضد سرمایه داری را فراهم کرده است.

۱۰- سرنوشت آینده ی سرمایه داری ایران

سرمایه داری ایران جزئی از کارکرد جهان سرمایه داری است. بنابراین، سرمایه داری ایران از عواقب بحران جهان سرمایه داری مصون نیست. بعضی از مقامات سرمایه داری ایران، در سال ۲۰۰۸، با هدف مصرف داخلی، از این که آمریکا دچار بحران شده بود، ذوق زده اظهار خوشحالی کردند. در آن موقع، یکی از اقتصاددانان سرمایه داری ایران، با استناد به داده های موجود، گفت: نیاز نبود بانک های ایران به موسسات مالی جهانی وصل می بودند تا دچار بحران شوند، بلکه بانک های ایران پیش تر از بحران بانک های غربی با مشکل مالی روبرو شده بودند. اکنون

بحران سرمایه‌داری ایران، به نسبت سال ۱۳۸۷، وخیم‌تر می‌گردد. من برای ایجاز به دو محور اقتصادی اکتفا می‌کنم:

۱- صنعت نفت چه به لحاظ تامین بخش عظیمی از انرژی داخلی و هم منبع عمده‌ی ارز خارجی، جایگاه ویژه‌ای در اقتصاد سیاسی ایران دارد. ایران بدون احتساب صادرات نفت، کسری موازنه پرداخت بین واردات و صادرات دارد. اما تصور نشود، که صادرات نفت ایران به نسبت گذشته سیر صعودی داشته است. مطابق آمار، صادرات نفت (۳۱) در سال ۱۳۸۷، ۲/۲ میلیون بشکه در روز، برابر با صادرات نفت در سال ۱۳۴۷، بوده است. سه دلیل باعث کاهش صادرات نفت شده است. یکم، به علت کاهش سهمیه‌ی ایران در اوپک، برای جلوگیری از کاهش بیش‌تر قیمت نفت؛ دوم، افزایش مصرف داخلی. ازدیاد جمعیت جزئی از واقعیت سرمایه‌داری ایران است؛ سوم، ناتوانی در افزایش استخراج نفت، به علت مشکلات سرمایه‌گذاری؛

۲- موضوع یارانه‌ها (۳۲). برجسته شدن مقوله‌ی یارانه‌ها امری نیست مگر بیرون زدن هر چه بیش‌تر بحران سرمایه‌داری ایران. مطابق برآوردهای اقتصادی، هزینه‌ی یارانه‌های گوناگون، یک سوم تولید ناخالص داخلی، مبلغی برابر با یک صد میلیارد دلار، را تشکیل می‌دهد. برداشتن یارانه‌ها، تحت عنوان فقرزدایی، مهار تورم، جلوگیری از مصرف بی‌رویه، از بین بردن کسری بودجه، اجرای عدالت اجتماعی و... با بوق و کرنا تبلیغ می‌شود. هر درجه از حذف یارانه‌ها اقدامی تورم‌زا و باعث بالاتر رفتن قیمت اجناس و فقر بیش‌تر کارگران خواهد شد. برداشتن یارانه‌ها، چیزی به غیر از اعمال سیاست شک اقتصادی نیست. پیش‌تر، این شک اقتصادی، با هدایت بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، در کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا و کشورهای اروپای شرقی تجربه شده است. و فقط خواجه حافظ شیرازی از عواقب هول‌ناک اقتصادی آن خبر ندارد. سرمایه‌داری ایران، راه‌کار غلبه بر بحران را در چهارچوب تنگ موضوع یارانه‌ها مطرح می‌کند. دولت سرمایه‌داری ایران در مواجهه با معضل کوه یارانه‌ها با عصا راه می‌رود. دولت قصد دارد فرایند حذف یارانه‌ها را مرحله‌ای به مورد اجرا بگذارد. شکی نیست، که حذف یارانه‌ها تورم زاست. ادعای کاستن از کسری

بودجه و در همان آن تامین عدالت اجتماعی دروغی بیش نیست. حذف یارانه‌ها، یا شک اقتصادی، وسیعا به سطح معیشت طبقه‌ی کارگر حمله خواهد کرد. با این دورنما، بعید است طبقه‌ی کارگر ایران باز هم عقب نشینی‌های دهشت‌ناکی را تحمل کند. فراتر از روابط کار و سرمایه در ایران، تداوم بحران جهان سرمایه‌داری و عروج مبارزات رادیکال طبقات کارگر جهان، به طبقه‌ی کارگر ایران اعتماد به نفس خواهد داد.

بیست و هشتم مارس ۲۰۱۰

توضیحات:

* به علت تغییر نامعلوم ارقام عددی آمار متن، من مجبور شدم در کنار ارقام عددی ارقام حروفی را نیز بیاورم.

۱- نوشته‌ی بالا، سومین مطلب درباره‌ی بحران سرمایه‌داری جاری است. پیش‌تر، دو بخش نخستین در دفترهای نگاه، بیست و یکم و بیست و دوم، منتشر شده‌اند.

۲- برای نمونه، دولت انگلستان برای جلوگیری از ورشکست شدن بانک‌ها نزدیک به ۱/۲ (یک و دو دهم) تریلیون دلار به این بانک‌ها کمک کرده است. باید توجه کرد که خطر ورشکستگی بانک‌ها فراتر از دو کشور آمریکا و انگلستان را تهدید می‌کرد.

۳- در پی فروپاشی شوروی سابق، مهندسی فکری ابله سرمایه‌داری ادعا کردند سرمایه‌داری جهانی، Capital globalisation. شد. در این نقل قول، مارکس در اواخر دهه‌ی ۱۸۴۰، از جهانی شدن روابط سرمایه‌داری سخن گفته است.

۴- مشکلات توسعه‌ی چین. تاریخ، چین را در فرایند رشد سرمایه‌داری در شرایط متفاوتی به نسبت کشورهای توسعه یافته‌ی پیشین قرار داده است. زمانی که در قرن شانزدهم انگلستان فرایند رشد سرمایه‌داری را آغاز کرد، کشوری با ده میلیون جمعیت در مقابل دنیای بی کران بکر و پُر جمعیت قرار داشت. اگر امروز کشورهای توسعه یافته، مشکل جذب نیروی کار تازه از انبازه‌ی دهقانان و کارگران کشاورزی به درون فرایند تولید ندارند؛ اگر با مشکل نهایتاً دو تا سه درصد نرخ رشد فرایند انباشت در کشمکش‌اند؛ معضلات بس عظیم‌تری در افق توسعه‌ی چین رُخ می‌دهد. برای این که آهنگ رشد چین دچار سکتگی نگردد، چین باید هم‌چنان فرایند نرخ‌های رشد بسیار بالاتر را طی کند. اگر برای کشورهای توسعه یافته، رکود و بحران در ارقام خزیدن رشد اقتصادی به سمت صفر هویدا می‌شود؛ برای چین، رشد اقتصادی هفت درصد زنگ خطر را به صدا در می‌آورد. هر سکتگی‌ای در فرایند رشد چین، نه چند میلیون، بلکه ده‌ها و صدها میلیون کارگر چینی را بیکار خواهد کرد.

هم اکنون چین با چالش‌های عدیده‌ای برای توسعه‌ی اقتصادی روبروست. اهم این مشکلات عبارتند از: الف، تامین مواد تولیدی و گسترش زیرساخت اقتصادی به موازات فرایند رشد اقتصادی؛ ب، ساختار اقتصادی چین مبتنی بر کار ارزان، کارگران این کشور را از حقوق ابتدایی کارگری محروم کرده است. در بروز بحران اقتصادی- واقعه‌ای که بروزش نه چندان دور نمی‌نماید- سرمایه‌داری چین با کوه



لرزه‌های غرش غول طبقه‌ی کارگرش روبرو خواهد شد؛ پ، دولت چین باید برای ده‌ها میلیون از کارگران کارگاه‌ها و کارخانه‌های دولتی، که بقای‌شان مقرون به صرفه نیست، هم‌چنین دهقانانی که از آن‌ها سلب مالکیت شده و در جست‌وجوی کار به شهرها مهاجرت می‌کنند، شغل ایجاد کند؛ ج، مهار کردن صدمات اجتماعی و اقتصادی ناشی از تخریب محیط زیست، به واسطه‌ی رشد سریع اقتصادی؛ چ، عدم توازن رشد اقتصادی در نواحی مختلف کشور. شتاب رشد اقتصادی در استان‌های ساحلی خیلی بیش‌تر از نواحی درونی کشور است. دولت چین تقریباً دویست میلیون نفر از کارگران کشاورزی و خانواده‌های‌شان را در سال‌های اخیر در شهرها اسکان داده بود، بسیاری از این‌ها به دهات‌شان برگشته‌اند؛ ح، اجرای سیاست تک‌فرزندی برای مهار کردن رشد جمعیت، چین را به یکی از کشورهای با بالاترین نرخ جمعیت‌سال‌مند تبدیل کرده است؛ خ، بدتر شدن محیط زیست، به ویژه آلودگی هوا، فرسایش خاک و کاهش پیوسته‌ی سطح آب‌های زیرزمینی، بویژه در مناطق شمالی مشکلات درازمدت دیگر چین را تشکیل می‌دهند. سطح اراضی قابل کشت چین به واسطه‌ی فرسایش زمین و رشد اقتصادی کاهش می‌یابد. از سال ۲۰۰۷، تلاش چین برای بهبود شرایط زیست‌افزایش یافته است. چین در جست‌وجوی افزایش ظرفیت انرژی از منابعی دیگر غیر از نفت و ذغال سنگ شده است. بالاخره، بروز بحران جهان سرمایه‌داری به صادرات چین صدمه وارد کرده است، و دولت چین تاکید دارد که ظرفیت بازار داخلی را افزایش دهد. ولی چنین افقی با تولید سرمایه‌داری مبتنی بر کار ارزان در تضاد است.

۵- دکترین مونرو. در دوازدهم فوریه ۱۸۲۳، «جمز مونرو»، James Monroe، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، دخالت کشورهای اروپایی در سیاست‌های آمریکای جنوبی را به مثابه اقدامی تجاوزگرانه تلقی کرد. وی اعلام نمود، که دولت آمریکا خود را ملزم می‌داند با این تجاوزات مقابله کند. این بیانیه ترجمان سیاستی شد، که بعدها به «آمریکای مرکزی و آمریکای لاتین» حیات خلوت آمریکاست، معروف گشت.

۶- جدا از احزاب سرمایه‌داری لیبرال و محافظه‌کار- که تکلیف ضدکارگری آن‌ها پُر واضح است- در هر چهار مورد از

«راه‌پیمایی‌های کارگران گرسنه»، اتحادیه‌های کارگری و حزب کارگر سوسیال دموکرات، نه تنها از راه‌پیمایان پشتیبانی نکردند، بلکه علیه راه‌پیمایی آن‌ها کارشکنی کردند.

۷- در سال ۱۹۳۶، ادوارد هشتم پادشاه انگلستان شد. ولی در همان سال، ادوارد هشتم به خاطر ازدواج‌اش با خانم «والیس سیمسن»، Wallace Simpson، از سلطنت برکنار شد. مطابق قانون اساسی انگلستان، پادشاه نمی‌توانست با یک زن مطلقه ازدواج کند! ادوارد، چه پیش از به قدرت رسیدن و چه بعد از برکناریش از تخت سلطنت، هوادار نازی‌ها بود. او همراه خانم والیس سیمسن، در سال ۱۹۳۷، هیتلر را در برلین ملاقات کرد. دولت به اصطلاح دموکراتیک انگلستان، تمایلات فاشیستی و انتشار خیر ملاقات ادوارد و هیتلر را سانسور کرد. شاه مخلوع در سال ۱۹۷۲ در گذشت. سال‌ها بعد از مرگ‌اش، برای اولین بار به رسانه‌های گروهی اجازه داده شد، تا تمایلات فاشیستی او را فاش کنند.

۸- نبرد مشهور پل هوایی روی خیابان میلر، در بیست و ششم می ۱۹۳۷، رخ داد. در این روز، فعالین کارگری «اتحادیه‌ی یونایتد اتوورکرز»، United Autoworkers، تصمیم گرفتند اعلامیه‌ای تحت عنوان «تشکل اتحادیه‌ای آری، زورگویی هنری فورد نه» را در گذرگاه بالای خیابان میلر مقابل دروازه‌ی شماره چهار کارخانه‌ی «کامپلکس روژ»، Rouge Complex، بین کارگران پخش کنند. کارگران خواستار هشت دلار دست‌مزد به ازای شش ساعت کار روزانه می‌شوند. فعالین کارگری در انتظار نه هزار کارگرانی بودند، که در زمان تعویض شیفت یک گروه وارد کارخانه و گروه دیگر از کارخانه خارج می‌شدند. نزدیک ساعت دو بعداز ظهر، عکاس روزنامه‌ی «دیترویت نیوز»، Detroit News، از چند نفر از سازمان دهان اتحادیه، از جمله «والتر رویتزر»، Walter Reuther، و «ریچد فرنکشتاین»، Richard Frankenstein، خواست از آن‌ها و شعار پشت سرشان روی پل عکس بگیرد. در همان حال، چهل نفر از مزدوران کمپانی فورد، ناگهان از پشت سر به کارگران حمله کرده و آن‌ها را کتک زدند. در همان زمان، عده‌ای از کارگران زن - که برای پخش اعلامیه به محل حادثه می‌آمدند- آن‌ها نیز مورد تهاجم مزدوران هنری فورد قرار گرفته و مضروب شدند. پلیس تا آن

جا که می‌توانست دخالت نکرد و اجازه داد، تا مزدوران کارخانه به ضرب و شتم کارگران ادامه دهند. مزدوران سعی کردند فیلم عکس‌ها را از عکاس «دیترویت نیوز» بگیرند، ولی عکاس حاضر نشد عکس‌ها را به آن‌ها تحویل دهد. فردا، گزارش حمله‌ی وحشیانه‌ی مزدوران کمپانی فورد و عکس‌های چاپ شده در صفحه‌ی اول روزنامه‌های سراسر کشور منتشر و غوغایی بر پا کرد. به عکاس خبرگزاری، «کیلپاتریک»، Kilpatrick، به خاطر گرفتن عکس‌هایش از هجوم و مضروب کردن فعالین کارگری، جایزه‌ی «پولیتزر»، Pulitzer، - یک جایزه‌ی ارزش‌مند هنری- اعطا شد. علی‌رغم شهادت عینی، از جمله فعالین کارگری، «فرنکشتاین»، Frankenstein، و «رویتزر»، Rioter، مدیر خدمات کمپانی فورد «بنت»، Bennett، ادعا کرد مقامات اتحادیه مسبب زد و خورد بودند. بنت گفت، که اتحادیه برحسب توطئه‌ی اتهام خشونت از طرف کمپانی فورد را طراحی کرده بود. بنت گفت، که من کاملاً اطمینان دارم هیچ یک از بسیجی‌های کمپانی فورد در زد و خورد شرکت نکرده بودند. این حادثه موجب افزایش محبوبیت اتحادیه گردید و در عوض به اعتبار کمپانی فورد لطمه وارد شد. «هیات رئیسه‌ی روابط ملی کار»، بنت و کمپانی فورد را به خاطر این عمل توبیخ کردند. سه سال بعد، هنری فورد تسلیم شد و قرارداد دسته جمعی با اتحادیه را امضا کرد.

۹- مارکس، بنیاد بحران‌های سرمایه‌داری را در عدم تحقق انباشت سرمایه می‌دید. برعکس، دکترین اقتصادی «جان مینراد کینز»، علت اصلی بحران سرمایه‌داری در دوره‌های بحرانی را محافظه‌کاری سرمایه‌داران می‌دید. کینز می‌گفت، ابتکار فعالیت‌های اقتصادی دولت، کم کم سرمایه‌داران را به سرمایه‌گذاری تشویق خواهد کرد. ولی در عمل، شروع جنگ بین‌المللی دوم، و نه دکترین کینز، مشکل بحران سرمایه‌داری را حل کرد. ولی نکته‌ی جالب این‌که، کشورهای سرمایه‌داری با چرخش از اقتصاد مختلط - خصوصی و دولتی- به سمت اقتصاد بازار در پایان دهه‌ی ۱۹۷۰، آشکارا دکترین اقتصادی جان مینراد کینز را رد کردند.

۱۰- توضیح بحران. یک بازبینی مارکسیستی، اثر «کریس هارمن»، Chris Harman، انتشارات «بوکمارکس»، Bookmarks.

۱۱- القاعده، ترجمه‌ی فارسی پایه، منظور

برنامه‌ی «دیتابیس»، Database، بود که «سیا»، C.I.A، سازمان جاسوسی آمریکا در اختیار آدم‌کشان اسامه بن لادن، علیه ارتش روسیه‌ی شوروی در افغانستان قرار داد. آمریکا مجدانه با تسلیح مجاهدین آدم‌کش علیه ارتش شوروی، می‌خواست تلافی شکست‌اش در جنگ ویتنام را از شوروی بگیرد. وقتی در آن زمان طالبان گوش سربازان دستگیر شده‌ی روسی را می‌بریدند، آمریکا و انگلستان این وحشی‌گری‌ها را لاپوشانی می‌کردند. ولی اینان نمی‌دانستند، که فردا همین اسامه بن لادن آموزش دیده تحت متخصصان سیا و مشاوران نظامی، برای آمریکا و انگلستان چه موی دماغی خواهد شد.

۱۲- در پی مرگ مائو، در سال ۱۹۷۶، چهار نفر از رهبران حزب کمونیست چین، شامل «جیان کینگ»، Jiang Qing - آخرین همسر مائو-، «ژانگ چونکیواو»، Zhang Chunqiao، «یئو وانیوان»، Yao Wonyuan، و «وانگ هونگ ون»، Wang Hongwen - به «باند چهار نفر»، Gang of four، شهرت یافته بودند، دستگیر شدند. چهار نفر بالا، به عنوان رهبران اصلی انقلاب فرهنگی، به اتهام زیاده‌روی و جنایت در خلال انقلاب فرهنگی، در سال ۱۹۸۱ محاکمه و به زندان محکوم شدند. سرنگونی جناح چپ و قدرت‌یابی راست، نماد تغییر ریل سیاسی به موازات چرخش از اقتصاد سرمایه‌داری دولتی - با برنامه‌ریزی مرکزی- به اقتصاد خصوصی در چین گردید. بدین ترتیب، مبارزه‌ی طولانی بین دو جناح درون «حزب کمونیست» چین، که از دهه‌ی ۱۹۶۰ با مغضوب شدن «لیوشائوچی»، Leo shaochi، و سپس فرار «لین پیاو»، Lin piao، جانشین مائو تسوتنگ، سقوط هواپیما و کشته شدنش در سال ۱۹۶۹، خاتمه یافت. در حقیقت، محاکمه‌ی بالا اعلام قطعی موقعیت بلامنازع رهبریت جدید طبقه‌ی سرمایه‌دار چین و فرایند جدید رشد صنعتی چین بود.

۱۳- در ادامه‌ی جنگ وحشت‌ناک ویتنام در هفدهم ژوئن ۱۹۷۲، در خلال انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، پلیس چند نفر را به اتهام ورود غیر قانونی به مرکز کمیته‌ی حزب دموکرات در ساختمان «واترگیت»، Watergate، معروف به افشاح و واترگیت - دستگیر کرد. مستندات محاکمه نشان داد، که این اقدام از طرف حزب محافظه‌کار طراحی شده بود. به این دلیل، ریچارد نیکسون - که مجدداً به ریاست جمهوری آمریکا از حزب

جمهوری خواه یا محافظه کار انتخاب شده بود- مجبور شد از مقام ریاست جمهوری استعفا دهد. یک سال بعد، در تاریخ بیست و نهم آوریل ۱۹۷۵، آمریکا در جنگ ویتنام شکست خورد. دو دوره حکومت محافظه‌کاران به سر رسید و «جیمی کارتر»، Jimmy Carter، از حزب دموکرات به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب گردید. مجموعه‌ی عوامل بالا، زمینه ساز چرخش از گرایش راست و تقویت سیاست لیبرالی و تشنج‌زایی شد. ولی شکست ارتش آمریکای ابرقدرت در جنگ ویتنام، تضعیف موقعیت اقتصادی- سیاسی آمریکا، دوباره زمینه ساز خزیدن جناح راست به قدرت گردید.

۱۴- این فقط طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران نبود، که برای نجات سرمایه به افیون ایدئولوژی مذهب متوسل می‌شد، بلکه انگلستان و به ویژه آمریکا، گذشته از پشتیبانی از گرایش‌های ایدئولوژی مذهب در کشورهای توسعه نیافته، به ترویج خرافات ایدئولوژی

سابق و دست‌راستی آمریکا در دهه‌ی ۱۹۵۰- به ریاست جمهوری آمریکا، از حزب محافظه‌کار، یک حمله‌ی مجدد «مک کارتیسم»، McCarthyism، ولو در قالب دیگر به هنر آغاز شد. عجیب نبود، که تهیه‌ی فیلم‌های «جینگوئیسم»، Jingoism،- جنگ طلبی و وطن پرستی افراطی- ریمبو و... نظایر هم، و از طرف دیگر فیلم‌های مبتذلی نظیر «دستگیری جن‌ها»، «جنگ ستاره‌ها» و... جای سینمای رئالیستی و ناقد شرایط ناهنجار جامعه‌ی سرمایه‌داری را تسخیر کردند. اگر تا دیروز آرزوی غایی یک هنرمند، ظاهر شدن در تاترهای «برودوی»، Broadway، نیویورک و «وست اند»، West end، لندن بود، امروز وقتی هنرمندی از تاتر شروع کرد و مشهور گردید، فردا راهی سریال‌های تلویزیونی «سوپ اپرا»، Soap Opera، و سینمای مبتذل می‌شود. برای هنرمند اولی، ارزش و خلاقیت هنری جایگاه والا داشت، برای هنرمند ریگانیسم و تاچریسم، پول.

کشور	بخش خدمات	بخش صنعتی
آمریکا	هفتاد و شش درصد	بیست و یک و نه درصد
ژاپن	هفتاد و پنج و چهار درصد	بیست و سه و یک درصد
آلمان	هفتاد و دو درصد	بیست و هفت درصد
انگلستان	هفتاد و پنج درصد	بیست و سه و هشت درصد
فرانسه	هفتاد و هشت و شش درصد	نوزده درصد
ایران	چهل و هفت و شش درصد	چهل و یک و یک درصد
چین	سی و دو درصد	بیست و پنج درصد
ترکیه	شصت و چهار و شش درصد	بیست و پنج و یک درصد

پشمه: اطلس جغرافیایی سیا

مذهب در کشورهای خودی شدت دادند. در آمریکا، صدها کشیش شارلاتان، مجلس به کت و شلوار، در وراجی‌های تلویزیونی، از یک طرف درباره‌ی خرافات و خزعبلات ایدئولوژی مذهب مسیحیت، و از طرف دیگر در دشمنی با علم و دانش - فرایند پیدایش و تکامل موجودات زنده- دهان کف کردند.

۱۵- با انتخاب رونالد ریگان- هنرپیشه‌ی

۱۶- صدور سرمایه و انتقال از بخش صنعتی به بخش خدماتی، به هیچ وجه به دو کشور آمریکا و انگلستان محدود نمی‌شد. ولی دو کشور آمریکا و انگلستان، به واسطه‌ی بروز بحران در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، پرچم‌داران چرخش به بخش خدمات مسلط در فرایند تولید اجتماعی شدند.

جدول بالا به روشنی نشان می‌دهد که در



بعد جهانی، سرمایه از بخش تولید صنعتی غالب به سمت بخش خدمات مسلط تغییر کرده است. اکنون در سده بیست و یکم، سرمایه‌داری جهانی با یک مشکل پایه‌ای نوینی روبرو شده است. بزرگ‌تر شدن درصد بخش خدمات به نسبت بخش صنعتی، به این معنا نیست که در تولید حجم ارزش اضافی صرفاً یک جا به جایی اتفاق افتاده است، بلکه - و فراتر از این - به این دلیل که بخش خدمات ارزش اضافی تولید نمی‌کند، انتقال از بخش صنعتی غالب به بخش خدمات غالب فرایند انباشت سرمایه را با چالش جدیدی روبرو کرده است. اگر تا دیروز سرمایه‌داری بسط بخش خدمات را نشانه‌ی زرنگی و توانایی‌اش در برون‌رفت از سرمایه می‌دید، سرمایه‌داری نمی‌فهمید که با دست خود شرایط برون‌رفت از مشکل انباشت سرمایه را به تنگنا کشانده است.

اکنون نه تنها در کشورهای صنعتی اروپا و آمریکا، بلکه در کشورهای در حال توسعه بخش خدمات درصد غالب تولید اجتماعی را تشکیل می‌دهند. ارقام زیر به وضوح مشکل انباشت سرمایه در بخش صنعتی و حرکت سرمایه به سوی بخش خدمات را نشان می‌دهد.

۱۷- در شروع جنگ جهانی دوم، یک فضای سیاسی دوگانه‌ی راست افراطی و رنگین‌کمانی از چپ بر صف بندی دول متخاصم سایه افکنده بود. دول سرمایه‌داری مخالف فاشیسم هیتلری، کارگران را تحت شعار پاسداری از دموکراسی و به امید تامین زندگی بهتر، روانه‌ی کشتارگاه‌های جنگ کردند. با

خاموش شدن غرش توپ‌ها، چرخش به سیاست‌های چپ مشهود گردید. وقتی وینستن چرچیل در مبارزه‌ی انتخاباتی به سوسیالیسم و کمونیسم حمله کرد، نه تنها برایش آرای انتخاباتی بیش‌تری کسب نکرد، بلکه انتخابات را به حزب کارگر - سوسیال دموکرات آن روز - باخت. بنابراین، تغییر اوضاع، از دو سوی طبقات متضاد جامعه‌ی سرمایه‌داری ناگزیر می‌نمود. اکنون طبقات سرمایه‌دار در موقعیتی نبودند، که طبقات کارگر را، بعد از تحمل آن همه کشته و زخمی و معلول، به شرایط پیش از جنگ وادار کنند. به گفته‌ی یکی از نمایندگان

پارلمان انگلستان: اگر ما رفرم‌هایی به نفع کارگران انجام ندهیم، آن‌ها با انقلاب آن را از ما خواهند گرفت. طبقات سرمایه‌دار مجبور از انجام رفرم‌هایی بودند، ولی بنا به تسلط افق سیاست‌های رفرمیسم سرمایه‌داری بر طبقات کارگر، این رفرم‌ها خصلت دوگانه داشتند. سرمایه‌داری رفرم می‌کرد، تا مانع دگرگونی تحول انقلابی روابط سرمایه‌داری گردد. طبقات کارگر با رضایت به رفرم‌های سرمایه‌داری، تحول انقلابی جامعه یا انقلاب سوسیالیستی را فراموش کردند. طبقات سرمایه‌دار هزینه‌ی بازسازی زیرساخت اقتصادی ویران شده را به دوش کارگران قرار دادند. طبقات کارگر در قبال بهبود در



شرایط کار و زیست‌شان، هزینه‌ی بازسازی اقتصادی را به دوش گرفتند.

۱۸- «کلوزد شاپ»، Closed shop، یکی از دستاوردهای مهم دوران دولت رفاه بود. کلوزد شاپ به این معنا بود، که به پشتوانه‌ی مبارزات کارگری، سرمایه‌دار تشکل اتحادیه‌ای صد در صد را در کارگاه یا کارخانه‌ی معینی به رسمیت می‌شناخت. کلوزد شاپ، تجلی یک مجموعه حقوق، منجمله شرایط استخدام، بود. استخدام کارگر جدید، نه معامله‌ای بین کارگر استخدامی تنها، منزوی و مستاصل، با سرمایه‌دار متکی به سرمایه‌ی اجتماعی، بلکه او با مقررات

کلوزد شاپ کارگاه یا کارخانه استخدام می‌شد. و از همان بدو استخدام، عضو اتحادیه می‌گردید.

۲۰- افزایش کار موقت به نسبت کاهش شغل دائمی، بی اغراق شباهتی به برگشت به دوران قرون وسطی دارد. در آن دوره، کارگر ماهر، «جرنی من»، Journeyman، برای پیدا کردن کار، خورجین وسایل کارش را به دوش گرفته و پای پیاده از این آبادی به آن آبادی و از این شهر به آن شهر دیگر مسافرت می‌کرد. قرون وسطی با کارگر ماهر، «جرنی من»، کورسوی آغازین روابط سرمایه‌داری بود که چند قرن بعد قامت می‌کشید، تا دنیا را به زیر بردگی مزدی به خط کند. امروز شیوع کار نیمه وقت به زیان کاهش کار تمام وقت، نه نشان تداوم بالندگی، بلکه سیر نزولی روابط سرمایه‌داریست.

۲۲- دول سرمایه‌داری با دست‌کاری در آمار کارگران شاغل، درصد کارگران بیکار را کمتر یا درصد کارگران شاغل را بیش‌تر از رقم واقعی اعلام می‌کنند. اجرای رفرم‌های دهه‌ی ۱۹۸۰، گذشته از دست‌کاری‌های معمول، شیوه‌ی جدیدی از غیر واقعی نشان دادن درصد کارگران شاغل را در اختیار طبقه‌ی سرمایه‌دار قرار داد. ظاهراً آمار کارگران شاغل، تجسم کارگران تمام وقت است، ولی در حقیقت چنین نیست.

۲۱- نمونه‌ای را بیان کنم. سرمایه‌دار به کارگر می‌گفت: شما برای من در هفته‌ی چهار ساعت کار می‌کنید، ولی من زمان این مدت کار را تعیین می‌کنم. این برنامه‌ی کاری به این معنا بود، که ساعات کار کارگر ثابت نبود. کارگر

با کاهش حجم کار، ساعات کوتاه‌تری کار می‌کرد و با افزایش کار در ساعاتی دیگر، او به کار احضار می‌شد. در این آهنگ کار، کارگر هیچ اختیاری بر روال زندگی‌اش نداشت. یکی از باراندازن لیورپول - در اعتصاب تاریخی دو ساله‌ی اول دهه‌ی ۱۹۹۰- تعریف می‌کرد: شب هنگام بود. من، همسرم و دخترم آماده شده بودیم به مهمانی دوست‌مان برویم. از سر کار به من تلفن شد، که به سر کار برگردم. من دیگر طاقتم طاق شد. و جرعه‌ی اعتصاب زده شد.

۲۲- اگر در انگلستان، کارگر راهنمای تلفنی سالانه حداقل پانزده هزار پوند حقوق

می‌گیرد، کارگر خدمات هندوستان حقوقی برابر با دو هزار پوند دریافت می‌کند.

۲۳- تا آغاز دهه‌ی ۱۹۸۰، به علت گرانی بلیط هواپیما، مسافرت با هواپیما عموماً به مسافران طبقات دارا محدود بود. بسته به موقعیت جغرافیای کشور، برای نمونه طبقه‌ی کارگر انگلستان با اتوموبیل یا کاروان برای تعطیلات تابستانی به پلاژهای ساحلی این کشور مسافرت می‌کردند. «سر فریزر»، Sir Frasier، انگلیسی مبتکر بلیط ارزان هواپیما گردید. نوآوری آقای فریزر، انقلابی در صنعت خدمات توریستی ایجاد کرد. گسترش عظیم بخش خدمات غذایی، برای نمونه رستوران‌های غذاخوری زنجیره‌ای «مک دانالدز»، McDonalds، مشابه پدیده‌ی هواپیمای ارزان، یک صنعت خدمات فراملی گردیده و در پنج قاره‌ی کره‌ی ارض رخنه کرده و...

۲۴- این سیاست موزیانه شباهتی به اصلاحات ارضی در مرحله‌ی عروج سرمایه‌داری داشت. غایت فرایند تقسیم اراضی، این بود که زمین از فئودال به کشاورز سرمایه‌دار منتقل شود. سهام کارگران نیز به همان سرنوشت تقسیم اراضی مبتلا شدند. زمانی نگذشت، که کارگر به واسطه‌ی نیاز مالی مجبور شد چند عدد سهام‌اش را به سرمایه‌دار بفروشد. پس حق به حق‌دار رسید.

۲۵- نان- دام، سیف هون، یاپی و تکس هون:

الف، نان- دام، مخفف کلمه‌ی مرکب «نان- دم‌سایلد»، Non-domiciled، یعنی محل دائمی زندگی سرمایه‌دار، زادگاهش نیست. اما معنای مالی این کلمه، مشعر بر این است که سرمایه‌دار انگلیسی به خزانه‌داری می‌گوید: محل زندگی دائمی من نه در شهر «گیلد فرد»، Guildford، انگلستان، بلکه در جزیره‌ی «کیمن»، Cayman، در دریای کارائیب قرار دارد. به این دلیل، او مالیات بر درآمد نمی‌پردازد. سرمایه‌دار آمریکایی و... با کشورشان همین روش را عمل می‌کنند. در خزانه‌داری انگلستان، تعداد ۲۵۰ هزار نفر نام- دام ثبت نام کرده‌اند. در سرمایه‌داری، مالیات را بردگان مزدی یا کارگران می‌پردازند.

ب، سیف هون، به بانک‌های مستقر در کشورها یا جزایر معینی اطلاق می‌شود. به علت پنهان کاری، امنیت و فرار از پرداخت مالیات، سرمایه‌داران بخشی از

سرمایه‌های‌شان را به این بانک‌ها منتقل می‌کنند. در پیامد بروز بحران جهانی سرمایه‌داری، چندین بار بیست کشور سرمایه‌داری عمده‌ی جهان کنفرانس‌هایی برای برون‌رفت از بحران تشکیل دادند. یکی از مفاد اصلی دستور جلسات، حل ناموفق مشکل بانک‌های سیف هون، به عنوان یکی از پایه‌های مهم بروز بحران سرمایه‌داری جهان بود.

پ، در پی فراهم شدن تسهیلات معاملات سهام در بازارهای بورس، دلانان جوان در بورس لندن به یاپی‌ها معروف شدند. این دلانان جوان یک روزه میلیونر شدند. و این پول به اصطلاح بادآورده، فرهنگ یاپی آفرید. اگر این یاپی با قماربازی روی سهام امروز میلیونر شد، فردا یاپی دیگری «نیک لی سن»، Nick Leeson، در قماربازی سهام بورس سنگاپور، در سال ۱۹۹۴، بانک انگلیسی قدیمی «برینگس»، Barings، را ورشکست کرد. بانک به مبلغ یک پوند فروخته شد. فلسفه‌ی یک پوند، این است که برای سرمایه‌داری واژه‌ی مجانی تابوست. در زندگی‌نامه‌اش، نیک لسن می‌نویسد: فرهنگ بانک برینگ این بود: انگیزه‌ی همه‌ی ما این است که سود، سود و سود بیش‌تر کسب کنیم!

ت، تکس هالی دی، در معنای لغوی، تکس یعنی مالیات و هالی دی مسافرت تفریحی. اما این واژه‌ی مرکب به معنای معافیت از مالیات می‌باشد. بنا بر رونق اشتغال، در مواقعی خزانه‌داری موسساتی را از پرداخت مالیات معاف کرد. البته تکس هالی دی شامل کارگران نشد!

۲۶- در آمریکا، اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، حقوق یک نفر مدیرکل چهل و دو برابر حقوق متوسط یک نفر کارگر بود. در سال ۲۰۰۸، حقوق مدیرکل ۴۱۹ برابر حقوق متوسط کارگر یا ده برابر بیش‌تر گردید.

۲۷- آقای «فرد گودمن»، Fred Goodman، مدیرکل «بانک سلطنتی اسکاتلند، آرباس»، Royal Bank of Scotland, RBOS، فردی بودند که این بانک عظیم را به ورطه‌ی ورشکست کشانیدند. اگر دولت دخالت نمی‌کرد، قطعاً ورشکست می‌شد. آقای فردگودمن مجبور شدند از ریاست بانک استعفا دهند. آقای فردگودمن پنجاه و پنج سال دارند. این آقا مبلغ ۷۰۲ هزار پوند در سال حق بازنشستگی دریافت کردند. ایشان اخیراً به شغل جدیدی استخدام شدند!

۲۸- شما می‌توانید اوج این سیاست اقتصادی سرمایه‌داری را در ظهور فراگیر فروشگاه‌های یک پوندی یا یک دلاری یا یک یورو مشاهده کنید. افزون بر این، تصویری از دست‌مزد روزانه‌ی کارگر، کشور در حال توسعه، داشته باشید که این کالاها را به این ارزانی تولید می‌کنند.

۲۹- برای نمونه، امسال به علت کسری بودجه، دولت انگلستان باید ۱۷۰ میلیارد پوند از منابع مالی قرض کند. هر دولتی که بعد از انتخابات امسال به قدرت برسد، مجبور است برای کاستن از کسری بودجه از زواری یا سرویس خدمات دولتی کم کند. دولت کارگر نو پیش‌بینی می‌کند، که در صورت پیروزی در انتخابات، طی چهار سال آینده، کسری بودجه را به نصف کاهش خواهد داد. عمل کرد اقتصادی چنین راه‌بردی این است، که بحران سال ۲۰۰۸ حد اقل تا ۲۰۱۷ ادامه خواهد یافت. البته با این فرض، که طوفان بحران فروکش کرده باشد.

۳۰- اوایل امسال، هم در آمریکا و هم در انگلستان، هیات رئیسه‌های بانک‌ها میلیاردها دلار به روسا و کارکنان ارشد پاداش دادند. هر دو دولت، تریلیون‌ها دلار از جیب طبقات کارگر به بانک‌ها کمک کردند، تا این بانک‌ها را از ورشکستگی نجات دهند. اما در اردوی کار، کارگران صنایع و خدمات عمومی را گروه گروه بیکار می‌کنند. با دادن پاداش، بانک‌های آمریکا و انگلستان به مردم دهن کجی می‌کنند. بانک‌ها با سمبه‌ی پر می‌گویند، اگر ما به این‌ها پاداش ندهیم، آن‌ها ما را ترک خواهند کرد. من در جایی گفتم که بیست کشور سرمایه‌داری بزرگ جهان چندین بار اجلاس‌هایی تشکیل دادند، تا به سیستم بانکی و مالی لگام بزنند. اکنون این دولت و آن دولت می‌گوید، اگر ما محدودیت بر کارکرد بانک‌ها را اعمال کنیم، سرمایه‌ها از کشور ما فرار خواهند کرد. این‌ها می‌گویند، باید یک توافق بین‌المللی منعقد شود. پس هدف از تشکیل اجلاس بیست کشور سرمایه‌داری جهان چه بود؟

۳۱- سایت اقتصاد ایران، تحلیل اقتصادی.

۳۲- سایت این یارانه‌ها ما را کشت.
